

"مدرسه" و مسائل آن در فرهنگ، دانش و سیاست میزگرد آیین

تنظیم: سید حمید سیدی

مساله "مدرسه" در ایران از جمله مسائلی است که فارغ از هر گرایش و دیدگاه، نیاز به بررسی و بازکاوی عمیق دارد. نگرش‌های مختلفی که از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون در مسند مسئولیت قرار گرفته‌اند، هر یک قرائتی از مساله آموزش و تعلیم و تربیت داشته‌اند که بر اساس آن قرآنته در این حوزه سیاستگذاری نمودند. برای بررسی این مهم و شناخت مشکلاتی که در این زمینه وجود دارد، میزگردی در "آیین" برگزار شد که در آن خانم‌ها توران میرهادی (صاحب‌نظر و بنیان‌گذار مدرسه فرهاد)، فریده ماشینی (معلم و پژوهشگر سابق پژوهشکده تعلیم و تربیت) و آقایان دکتر محمدعلی نجفی و مرضی حاجی (وزرای پیشین آموزش و پرورش)، دکتر محمد ستاریفر (استاد و محقق حوزه توسعه و رییس اسبق سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور)، دکتر محمود مهر محمدی (استاد و محقق عرصه آموزش و پرورش و تدوین‌کننده سند تحول راهبردی آن)، دکتر فخرالدین دانش و حیدر زندیه و (صاحب‌نظران آموزش و پرورش و مدیران مدارس نوین در ایران)، دکتر رحیم عبدلی (صاحب‌نظر مدارس مجازی و معاون اسبق پرورشی وزارت آموزش و پرورش)، شیرزاد عبداللهی (کارشناس و روزنامه‌نگار حوزه آموزش و پرورش) و دکتر هادی خانیکی (سرمدیر آیین و استاد و محقق حوزه ارتباطات و معاون پیشین فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) به بررسی مسائل "مدرسه" و آموزش و پرورش در ایران امروز پرداختند. آنچه در پی می‌آید مشروح این گفت‌وگوست.

هادی خانیکی: آیین از ابتدا سعی کرده است که به مسائل مبتلابه جامعه در ابعاد نظری و آینده‌نگرانه بپردازد

و میان سه حوزه و ساخت تاثیرگذار اجتماعی یعنی روشنفکران و فرهنگه سیاست‌ورزان و مدیریت و دانشمندان و آکادمی که در جامعه ما زمینه‌ها و تجربه‌های گفت‌وگو را کمتر داشته‌اند، امکان طرح مساله و گفت‌وگو بر سر آن را فراهم کند. در واقع آیین به دنبال آن است که نگاه‌های آکادمیکه فرهنگی و سیاسی

با همدیگر تلافی‌هایی پیدا کنند و مساله‌ای را که مساله امروز جامعه یا جهان ماست، به اشتراک بگذارند و مورد بررسی قرار دهند. به عبارت دیگر آیین در پی آن نیست که صاحب‌نظران این سه حوزه چگونه فکر می‌کنند بلکه به دنبال آن است که درباره چه فکر می‌کنند و البته با همدیگر در آن باره گفت‌وگو کنند تا فهم و چاره مشترک از آن میان بیرون آید. هیچ وقت فکر نمی‌کنیم بتوانیم به همه ابعاد مسائلی

که مطرح می‌کنیم بپردازیم و یا عمیق و تخصصی وارد آن شویم، می‌خواهیم بگوییم این مساله وجود دارد و باید به آن پرداخت. حال می‌خواهد مساله جدید باشد یا مساله قدیم، مهم آن است که "مساله" باشد. بر این اساس یکی از موضوعاتی که به جد از نظر ما

اهمیت دارد، مساله "مدرسه" و یا نهاد آموزش و پرورش است؛ منظور از نهاد فراتر از مباحث تخصصی و جزئی و حتی رویکردهای نظام آموزش و پرورش نظیر مدرسه‌محوری، معلم‌محوری و دانش‌آموز‌محوری است. حدود یکی دو سال پیش به مساله دانشگاه پرداختیم. به این معنا که دانشگاه به عنوان یک نهاد جدید در کجای فرهنگ و سیاست ما قرار دارد و چقدر به یک نهاد تبدیل شده است؟

نظیر چنین کاری پیش از انقلاب هم انجام شده بود، در پژوهشکده علوم ارتباطاتی و توسعه ایران، در آستانه اجرای برنامه ششم توسعه و در سال ۱۳۵۶، کمیته‌هایی تخصصی شکل گرفته بود که بعدها نتایج آن‌ها را در قالب نشست‌ها و ویژه‌نامه‌هایی منتشر کرده بودند که از جمله در زمینه بحران دانشگاه آمده بود: "ریشه‌های بحران کنونی دانشگاه‌های ایران را باید در سیر تحول نظام آموزش عالی جستجو کرد"

و "تحلیل مصلحت سیاسی روز بر مصالح عالی‌تر دانشگاه‌ها توسط دولت‌ها" را موجب "مختل و حتی محال کردن چاره‌اندیشی و برنامه‌ریزی در این حوزه دانسته بود و "اتحاد مثلث میان دانشجوی تنبل، استاد بی‌سواد و مدیریت نالایق" را در مدارس و دانشگاه‌ها که دارای منافع مشترک در تحمیل سکوت است، موجب پیدایش

این وضعیت به شمار آورده بود (نامه پژوهشکده، شماره سوم، سال دوم، پاییز ۱۳۵۷، ص ۷). ما نیز در آن شماره ویژه به مساله دانشگاه در این زمان پرداختیم و اکنون احساس می‌کنیم بر همان اساس یکی از مباحثی که جای آن خیلی خالی است و نیاز

به طرح دارد، مدرسه و آموزش و پرورش و نسبتی است که با ابعاد گوناگون توسعه پیدا می‌کند. شاید سوال محوری ما این باشد که جایگاه و نقش مدرسه در میان اندیشه‌های روشنفکرانه، دانشمندان و سیاست‌ورزانه کجاست. با این مبنا مزاحم دوستانی شدیم که خود از نزدیک با این مساله روبه‌رو بودند تا به این مبحث بپردازند که چرا

مدرسه آموزش و پرورش در جایگاه مناسب خود یا در کانون توجهات فرهنگی، سیاسی و علمی قرار ندارد؟ چرا مدرسه از نوعی تاخر توسعه‌ای در جامعه ما رنج می‌برد و حتی چرا در بعضی زمینه‌ها نسبت به گذشته



عقب‌گرد می‌کند؟ زمانی کسانی که به لحاظ علمی، سیاسی یا فرهنگی احساس مسئولیت بیشتری می‌کردند می‌رفتند معلم می‌شدند یعنی در فضاهای انقلابی و سیاسی کشور ما، رفتن معلم به روستاها و مدارس جنوب شهر از جمله برنامه‌هایی بود که از سوی نخبگان جامعه مورد توجه بود. ولی الآن به آن گونه در میان آنان اولویت ندارد یعنی امروز اگر معلمی بتواند از آموزش و پرورش بیرون بیاید، حتی الامکان بیرون می‌آید. این یک نمونه است که می‌توان نمونه‌های دیگری را هم در میان ساخت دانش‌آموزی آن، نظام تعلیم و تربیت، اقتصاد آموزش و پرورش، فرایند اجتماعی شدن، آموزش و پرورش و جهانی شدن و مدسه و نهادهای دیگر جامعه و نظایر آن‌ها ملاحظه کرد. در این‌جا نمی‌خواهیم وارد مسائل جزئی آموزش و پرورش بشویم، اگرچه هر بحثی ممکن

است به یکی از این موضوعات نیز ارجاع شود. بحث اصلی ما در این نشست، یکی نسبت مدرسه با توسعه همه‌جانبه کشور است و این که چرا در این میان آموزش و پرورش نقش

و جایگاه مناسبی ندارد و دیگر این که این نهاد در درون خود از چه مسائلی رنج می‌برد. آیا می‌توان گفت دکترین آموزش و پرورش ما چیست؟ یعنی می‌توان گفت آموزش و پرورش در ایران برای چه کار می‌کند؟ مثلا می‌خواهد دانش افزایشی کند یا مهارت زندگی را بالا ببرد؟ یا توانمندی‌های اجتماعی و تربیت شهروندی را تقویت کند، یا خلاقیت و تفکر انتقادی بیاموزد؟ امروزه بیشتر به نظر می‌رسد که مدرسه می‌خواهد همه را به گونه‌ای تربیت کند که در کنکور قبول بشوند. این‌ها را فقط برای این که ذهن‌ها کمی به هم نزدیک‌تر شود گفتیم.

شیرزاد عبداللہی: جمع حاضر، افرادی صاحب‌نظر در حوزه آموزش و پرورش هستند و خوشبختانه خیلی از آن‌ها در حوزه اجرایی هم با مسائل دست و پنجه نرم کرده‌اند و احتمالا نظرات‌شان انتزاعی و صرفا تئوریک نخواهد بود. لازم است گوشه‌چشمی به واقعیت‌های امروز آموزش و پرورش داشته باشیم، فکر می‌کنم راهکارهایی هم از دل این صحبت‌ها بیرون بیاید. یکی از بحث‌هایی که در سطح کلان کشور مطرح است این است که

نهاد آموزش و پرورش مدرن در ایران از آغاز بر اساس یک الگوی بومی شکل نگرفته و صرفا تقلیدی از آموزش و پرورش کشورهای غربی بود. زمانی هم که انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و نظام سیاسی تغییر کرد قرار این بود که آموزش و پرورش دچار تحول شود، اما گرفتاری‌ها و مشکلات بزرگ‌تر، فرصت این کار را از مسئولان گرفت و کار به این‌جا کشیده شد که امروز هیچ کس از عملکرد دستگاه تعلیم و تربیت راضی نیست. این تحلیل‌ها را مرتب می‌شنویم. امروز از دید کسانی که در آموزش و پرورش حرف اول و آخر را می‌زنند، ما آموزش و پرورش داریم غرب‌زده که بومی نیست و بر اساس اعتقادات اسلامی شکل نگرفته و به جای تربیت انسان تراز اسلامی، انسان تراز غربی تربیت می‌کند و خروجی‌اش اصلا مورد پسند نیست و نیاز به یک تحول انقلاب‌گونه دارد. در این

مورد، سند مکتوبی هم به نام سند ملی آموزش و پرورش تهیه شده که آقای دکتر مهرمحمدی دربارش توضیح خواهند داد. تهیه این سند از سال ۸۲ توسط آقای مرتضی حاجی کلید خورد و ادامه پیدا کرد تا حدودا



یکی دو ماه پیش که متن نهایی‌اش در شورای عالی آموزش و پرورش تصویب شد و به امضای آقای احمدی‌نژاد رسید و به شورای انقلاب فرهنگی فرستاده شد. واقعا مشکل آموزش و پرورش ما چیست؟ من صحبت‌های مسئولان و مقامات بلندپایه را در مورد تحول اساسی مطالعه کرده‌ام. کلیاتی است در همین حد که من گفتم. سیستم غرب‌زده و بد است و بر مبنای الگوی اسلامی شکل نگرفته، اما جنبه ایجابی صحبت‌ها قوی نیست و راهکار مشخصی ارائه نمی‌شود. دست آخر یک سری راه‌حل‌های عادی مطرح می‌کنند که ربطی به کلیات مورد نظرشان ندارد. مثلا ما باید معلم تربیت کنیم، باید به رشته‌های فنی و حرفه‌ای توجه کنیم، می‌بایست کتاب‌های درسی را به روز کنیم و... الگوی اسلامی و مشخصات انسان تراز اسلامی که می‌گویند و در بخش اعتقادی و فلسفی سند ملی هم آمده عینا در سندی به نام اهداف و وظایف آموزش و پرورش ایران که در سال ۱۳۶۶ تصویب شده، وجود دارد؛ پس چرا آموزش و پرورش ما با داشتن اهداف عالی انسانی و اسلامی پیشرفت نکرده؟ چرا همه از آن ناراضی‌اند؟

مرتضی حاجی: این که چرا آموزش و پرورش با وجود همه توجهاتی که در این سال‌ها به آن شده، باز هم عملکرد یا برون‌داد راضی‌کننده‌ای ندارد، حتما عوامل متعددی داشته است. من فکر می‌کنم یک آرمانگرایی عمیق نسبت به آموزش و پرورش وجود دارد، یعنی به طور رسمی و غیررسمی، توقعات فوق‌طایقی برای این سازمان تعریف شده که در عمل، خیلی آسمانی و دور از دسترس است و چون حاصل نمی‌شود، در مقایسه توقعات و آنچه برون‌داد این مجموعه است، می‌گویند محصول، محصول خوبی نبوده و توقعات را برآورده نکرده، بنابراین دستگاه خوب عمل نکرده و دچار مشکل است. نظام آموزشی مشکل دارد یا از غرب وارد شده و بومی نشده، یا علت‌های مختلف دیگری برای آن بر می‌شمرند. به نظر من این بومی نبودن از حرف‌هایی است که اگر ۴۰،۳۰ سال پیش جایی برای طرح داشته الان موضوعیتی ندارد. مثل لباسی که به تن ماسته این کت و شلوار، لباس ایرانی نبوده است و ولی هیچ کس هم نمی‌گوید که این لباس بومی ما نیست و به درد ما نمی‌خورد. بنا نیست راه‌هایی را که دنیا طی کرده، رها کنیم و بخواهیم مثلا از نو چرخ را اختراع کنیم و بعد بر اساس آن پیش برویم. همان طور که آقای عبداللّهی به سند اشاره کردند، در سال ۶۷ ستاد تغییرات بنیادی آموزش و پرورش، اگر اشتباه نکنم ۵۵ هدف برای آموزش و پرورش برشمرده که هر بند از آن هدف‌ها ۴، ۵ موضوعی را که خودشان می‌توانند یک هدف باشند، در خود گنجانده بود. در آن مجموعه به قول معروف از شیر مرغ تا جان آدمیزاد وجود داشت. اهداف اعتقادی، اهداف اقتصادی، اهداف علمی، اهداف اجتماعی، اهداف فرهنگی- هنری، اهداف سیاسی- نظامی و... اما در عمل چه اتفاقی افتاد؟ مثلا در اهداف سیاسی- نظامی گفته شده بود

که دانش‌آموختگان مدرسه‌ها بایستی روحیه‌ای پیدا کنند که با دیگر مسلمانان دوستی و مودت و تعهد برادرانه داشته باشند، اتحاد و ائتلاف سیاسی و نظامی داشته باشند. در همان حال جنگ ایران و عراق اتفاق افتاد و همان دانش‌آموخته یا دانش‌آموز یا معلمی که باید آموزش بدهد و آن هدف را محقق کند، تفنگ در دست می‌گیرد و علیه مسلمان دیگری جنگ می‌کند. حتی همان کسانی که این هدف را نوشته و تصویب کرده بودند، بر خلاف آنچه که به عنوان هدف تعلیم و تربیت شمرده شده بود، ناگزیر از اقدام شدند. این نشان می‌دهد هدفگذاری واقعی نبود و در تعیین اهداف به بسیاری از واقعیت‌های جهان توجه نشده بود. یا مثلا گفته شده بود اقتصاد باید راهی باشد برای رسیدن به تکامل معنوی، ولی در عمل رقابت‌های اقتصادی چنان افراد را به جان یکدیگر می‌اندازد که همه معنویت، اخلاق و اعتقادات را به بازی می‌گیرند تا به هدف اقتصادی برسند.

عبداللّهی: یعنی شما معتقدید سند سال ۶۶ یا اول انقلاب، بر اساس فلسفه اسلامی یا آموزش و پرورش نوشته شده، ولی در عمل اجرا نشده؟

حاجی: من می‌گویم اصلا قابل اجرا نیست، یعنی آن بلندپروازی و آرمانگرایی که در تدوین هدف‌ها بوده، امکان اجرایی شدن را از آن‌ها گرفته. برای آموزش و پرورش می‌باید این ۷۶ اصل را رعایت کند، باید امکاناتی هم فراهم شود، به نظر من توقعات فراتر از امکاناتی است که کل کشور دارد.

عبداللّهی: جناب آقای دکتر نجفی، شما به مدت ۹ سال در دوره جنگ و بعد از جنگ، وزیر آموزش و پرورش بودید. درباره این که گفته می‌شود آموزش و پرورش ما غربی و وارداتی بوده و بعد از انقلاب هم فرصتی پیدا نشده که اهداف آموزش و پرورش بر اساس فلسفه اسلامی نوشته شود و آنچه وجود دارد، وصله و پینه و مونتاژ بوده (اصطلاحی که آقای فرشبیدی به کار برد) و الآن بایستی یک تحول بنیادین صورت بگیرد، چه نظری دارید؟

محمدعلی نجفی: صحبت‌های آقای حاجی مورد تایید من هم هست. من فکر می‌کنم مساله آموزش و پرورش آن قدر پیچیده و دقیق است که هر مساله کوچک آن، نیاز به بحث‌های بسیار طولانی و مستوفی دارد. معتقدم تعابیری که در مورد آموزش و پرورش به کار برده شده، چندان درست نیستند. مثلا آموزش و پرورش ما غرب‌زده است یعنی چه؟ کجای کار آموزش و پرورش ما حاکی از غرب‌زدگی است؟

عبداللّهی: گفته می‌شود از نظر مبانی شناختی، این آموزش و پرورش غرب‌زده است.

نجفی: این طور نیست؛ یا مثلا این که انسان تراز غربی تربیت می‌کند، ای کاش این کار را می‌کرد. چون از نظر اخلاقی و تربیتی، انسان تراز غربی بالاتر از چیزی است که ما در جوامع خودمان تربیت می‌کنیم. بنابراین من فکر می‌کنم روی همه آن ادعاها و ایرادهایی که از آموزش و پرورش گرفته می‌شود، جای بحث وجود

دارد. زمانی آقای ترکان، وزیر راه بودند. به ایشان انتقاد می‌کردند که شما راه‌هایتان استاندارد نیست. گفت که راه‌های ما با استانداردهای کجا نمی‌خواند؟ گفتند با استانداردهای اروپا و آمریکا. گفت خوب مگر پیکانی که شما می‌سازید با استانداردهای اروپا و آمریکا همخوانی دارد که راه ما با آن استانداردها نمی‌خواند؟ تازه اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، راه‌های کشور به آن استانداردها نزدیک‌تر است تا صنایع کشور، بخصوص صنعت خودروسازی. در مورد آموزش و پرورش، به نظر من، حرف اول این است که شما از نظر تربیت نیروی انسانی آموزش و پرورش را با استانداردهای کجا مقایسه می‌کنید؟ بینیم که فاصله آن با استانداردها بیش از فاصله صنعت با استانداردهای همان کشورها در ایران است یا کمتر؟ اگر کمتر است، آموزش و پرورش در دوره قبل و بعد از انقلاب، یا حداقل در این ۳۰ سال به طور نسبی موفق بوده. اما من فکر می‌کنم اشکال کار آموزش و پرورش این است که ما اندیشه روشنی در خصوص تعلیم و تربیت نداریم. زمانی پوپر در مورد هایدگر گفته بود که اگر اندیشه روشنی داشته، قطعاً می‌شد فهمید که چه می‌گوید، اما چون خودش اندیشه روشنی نداشته آدم هر چه می‌خواند نمی‌فهمد او چه می‌گوید. در مورد تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش هم همین طور است. ما در طول ۳۱ سال گذشته مرتب از طریق سعی و خطا عمل کرده‌ایم، تصمیماتی گرفته‌ایم، بخش عمده‌ای از آن برنامه‌هایی را که مطرح کردیم، نتوانسته‌ایم اجرا کنیم. بخشی را هم که اجرا کرده‌ایم، نسبت به هدفی که از ابتدا داشته‌ایم، نتیجه معکوس داده و این‌ها، همه ناشی از آن است که آموزش و پرورش یک اندیشه روشن ندارد. چند سال پیش وزیر دوم آموزش و پرورش دولت آقای احمدی‌نژاد از ما دعوت کرد تا در جلسه‌ای در مورد این که در آموزش و پرورش چه باید کرد، نظرانی بدهیم. رفتیم آن‌جا و دیدیم وقت جلسه حدود یک ساعت و نیم است و نزدیک به ۳۰ نفر را هم دعوت کرده‌اند. حدود ۴۰ دقیقه معاون پرورشی وزارتخانه توضیح داد که می‌خواهند چه کارهایی بکنند. ۵۰ دقیقه زمان برای ۳۰ نفر آدم باقی ماند. بعد یک مجموعه‌ای از سوالات را هم گذاشتند جلوی ما و گفتند می‌خواهیم پاسخ شما را بدانیم. من آن برگه را نگه داشته‌ام که به نظر من به طور کامل نشان می‌دهد اندیشه روشنی در آموزش و پرورش وجود نداشته و ندارد و دچار یک سردرگمی تمام عیار است. ۲۰ تا سوال مطرح کرده بودند. سوال اول این بود و ما هم به عنوان فرهیختگان و مدیران ارشد و باسابقه قرار بود در مورد این موضوعات توضیح بدهیم: «فلسفه تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران و اهداف بنیادی آن در مقایسه با مکاتب فکری مطرح در دنیا کدام هستند؟ نگرش ایرانی- اسلامی، حاکمیت آموزه‌های وحیانی و به کارگیری دستاوردهای دانش بشری در حوزه‌های مختلف آموزش و پرورش چه تحولاتی را الزامی می‌کند؟ تازه این سوال اول بود، در پایان هم نوشته بود لطفا سایر موضوعات

اولویت‌دار نیز در پاسخ مد نظر باشد. این نشان می‌دهد که ما واقعا حتی در طرح سوال و تشکیل جلسه اندیشه روشنی در خصوص مسائل آموزش و پرورش و پیچیدگی‌های آن نداریم و چون این اندیشه روشن وجود ندارد در مورد کارکردهای آموزش و پرورش هم درک درستی نداریم و همان طور که آقای حاجی می‌فرمایند چون در مواردی انتظارات حداکثری داریم از انتظارات حداقلی هم غفلت می‌کنیم. مثلا از یک طرف انتظار داریم که در مسائل سیاسی و نظامی، آموزش و پرورش افرادی را تربیت کند که فلان وضعیت را داشته باشند. از طرف دیگر در ارتباط با خلاقیت و این که دانش آموز را به تفکر همراه با خلاقیت دعوت کند از موضوعات مهم غفلت می‌کنیم.

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌شود برای آموزش و پرورش کارکردهای سه‌گانه‌ای را در نظر گرفت. در کارکرد اول، آموزش و پرورش ایزاری است برای ایجاد آرامش معنوی و درونی در زندگی افراد و کمک به تعامل و تعادل شخصیت فرد؛ انسان بدون تعلیم و تربیت کافی نمی‌تواند به مراحل تکامل انسانی دست یابد. در این بحث نهاد دین و اخلاق نقش غالب را دارد و شاید چون کشور ما یک کشور اینتولویژیک است می‌توان گفت آموزش و پرورش هم وضعیت اینتولویژیک پیدا می‌کند و نهاد دین نقش غالب را ایفا خواهد کرد. در کارکرد دوم، آموزش و پرورش وسیله‌ای است برای سازگاری انسان و جامعه و ایجاد تعامل مثبت و سازنده میان فرد و اجتماع. این که انسان به دیگران اعتماد پیدا کند بتواند اعتماد آن‌ها را جلب کند به حقوق دیگران احترام بگذارد، توانایی دفاع از خود را داشته باشد و به عنوان یک شهروند بتواند خودش را با جامعه تطبیق دهد و سازگار کند. در این‌جا نقش غالب با نهاد فرهنگ و تربیت است. در کارکرد سوم، آموزش و پرورش نهادهای برای بالا بردن توان ملی از نظر اقتصادی، علمی، فنی و... است. همان چیزی که باید برای تولید سرمایه انسانی و توسعه و رشد از آن استفاده کرد. این‌جا نهاد دانش و تکنولوژی نقش غالب را دارد. اگر این سه کارکرد را بررسی کنیم اتفاقا در کارکرد اول بیشترین ضعف را داریم یعنی جایی که نهاد دین باید ایفای نقش کند. علت آن هم بیرون آموزش و پرورش است نه درون آن. یعنی آن‌جا که باید دانش‌آموزان و فراورده‌های آموزش و پرورش را اخلاقی بکنیم، از نظر اینتولویژیک دچار ضعف جدی بوده‌ایم. دانش‌آموز احساس می‌کند در مدرسه یک چیز به او می‌گویند ولی در حدی که به عقل او می‌رسد وقتی به جامعه از بالا تا پایین نگاه می‌کنیم می‌بینیم که همه چیز بر خلاف آن است. مثلا حجم دروغ‌هایی که از رسانه ملی به خورد مردم می‌دهند و مردم هم این دروغ‌ها را می‌فهمند. بعد شما می‌خواهید در آموزش و پرورش از دروغ‌گویی به عنوان یک ردیلت اخلاقی صحبت کنید. کارکرد دوم هم که باز می‌گردد به تربیت و فرهنگ به نظر من ضعیف بوده ولی نسبت به اولی بهتر است. باز هم

ملاحظه می‌کنید در برنامه‌ریزی آموزش و پرورش و اجرای برنامه‌ها، اتکای شما بیشتر به بخش‌های بیرون آموزش و پرورش است تا درون آن و چون بخش‌های بیرون لنگ می‌زنند نتوانسته‌ایم کارکرد قابل قبولی داشته باشیم. کارکرد سوم، بهترین کارکرد آموزش و پرورش بوده. یعنی نیروهای تربیت کرده که وقتی به دانشگاه می‌روند و حتی در دوره لیسانس فارغ‌التحصیل می‌شوند خیلی از دانشگاه‌های تراز اول دنیا آن‌ها را به راحتی می‌پذیرند و بورس می‌کنند. به نظر من آموزش و پرورش در مسائل فنی و حرفه‌ای نقش تعیین‌کننده و مثبتی ایفا کرده. در مجموع اگر بخواهیم آموزش و پرورش را درست کنیم، باید ابتدا یک اندیشه روشنی در مورد آموزش و پرورش و کارکردهایش داشته باشیم و بر اساس آن سیستم را تنظیم مجدد بکنیم و برنامه‌ها را پیش ببریم.

عبداللہی: شما در مورد نقش نهاد دولت در آموزش و پرورش و رابطه بین دو نهاد دولت و آموزش و پرورش چطور فکر می‌کنید؟ دامنه دخالت دولت‌ها در مسائل آموزش و پرورش چقدر باید باشد؟ ظاهرا حد یقینی برای آن وجود ندارد.

نجفی: دقیقا. به نظر من یکی از ایرادهای اصلی آموزش و پرورش در کشور ما همین مساله است. درست است که آموزش و پرورش یک پایه‌ای در دولت دارد اما به نظر من باید به عنوان بخشی از جامعه مدنی تلقی شود و یک حلقه یا نهاد واسط بین مردم و حاکمیت باشد. زمانی بود که وقتی ما می‌گفتیم مدرسه غیرانتفاعی، همه دانشان به هوا می‌رفت که می‌خواهند آموزش و پرورش را خصوصی بکنند و خصوصی‌سازی هم یعنی خلاف عدالت و... در حالی که اگر با این دیدی که من به آن نگاه می‌کنم، به مساله نظر کنید در خواهید یافت برای این که آموزش و پرورش یک نهاد و بخشی از جامعه مدنی بشود، دولت باید اقداماتی بکند از آن نوع مسائلی که تحت عنوان تشکیل شوراهای آموزش و پرورش مطرح بود یا آنچه تحت عنوان هیات‌های امانا توسط آقای حاجی مطرح شد، این‌ها همه اقداماتی در این جهت بودند هر چند قوت چندانی نداشتند.

عبداللہی: احتمالا منظور شما این نیست که دولت هزینه‌های آموزش و پرورش را پرداخت نکند. **نجفی:** نه. منظور این است که واقعا آموزش و پرورش به سمت یک نوع دموکراتیزاسیون پیش برود، به نحوی که معلم، دانش‌آموز و مردم در تصمیم‌گیری‌های آموزش و پرورش دخیل باشند و وقتی شما می‌خواهید به آموزش و پرورش وزن بدهید، به عنوان یک نهاد جامعه مدنی سنگین‌تر از وزن آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد دولتی باشد.

رحیم عبادی: من فکر می‌کنم یکی از چالش‌های اصلی نهاد آموزش و پرورش، بخصوص بعد از انقلاب این بود که هیچ وقت از منظر تفکر و نگرش و مبانی نظری به آن نگاه نشد. به همین خاطر آموزش و پرورش به لحاظ نظری تقریبا نهاد سرگردانی بود، به این معنا

که دیگران برای آن سیاست و خطامشی تعیین می‌کردند گرچه در درون خود تلاش‌های زیادی کرد تا خودش را به روز رسانی کند ولی چون شرایط خاصی داشته شرایطی مثل حجم مسئولیت‌ها از یک طرف و از طرف دیگر، تمهیدات اجتماعی در سطح جامعه بر اساس نرخ رشد جمعیت بالای ۴/۸، هم نگاه آرمانگرایانه و فقدان تئوری و راهنمای عمل، این چند مساله باعث می‌شد که در چرخه مسائل اجرایی گرفتار بماند و هیچ وقت نتواند به مسائل اصلی بپردازد. به نظر من آن چالشی که آموزش و پرورش را هم به لحاظ اعتقادی، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ تاثیر، از فرهنگ غرب متاثر می‌بیند، از یک منظر درست است. البته به این معنا که آموزش و پرورش غرب‌زده است و دانش‌آموز را در تراز غربی تربیت می‌کند به نظر من این یک عوجاج فرهنگی است که بعد از سی سال ادعا کنیم مدارس و دانشگاه‌هایمان محصول غرب‌اند، این یک نوع فرافکنی برای فرار از پاسخگویی است. کارکرد آموزش و پرورش هم مثل کارکرد جمهوری اسلامی است یعنی آیین واقعی آن چیزی که در کلیت نظام جمهوری اسلامی بعد از انقلاب اتفاق افتاده با یک تفاوت‌های محدودی در آموزش و پرورش تجلی پیدا کرده است. با این تفاوت که ما در جمهوری اسلامی یک سند راهبردی به نام قانون اساسی داریم که همچنان می‌تواند راهنمای عمل باشد که البته معمولا کمتر به آن توجه می‌شود، اما در آموزش و پرورش فاقد آن هستیم. از زمان شهید رجایی تلاش شد در آموزش و پرورش تغییر بنیادی صورت گیرد که مسئولیتش به آقای دکتر نائینی واگذار شد. بعد در زمان دکتر اکرمی بحث تدوین سند نظام بنیادین آموزش و پرورش مطرح شد. در زمان آقای دکتر نجفی تلاش شد آن سند عملیاتی شود که منجر به تغییر نظام آموزش متوسطه شد. در زمان آقای حاجی تلاش شد سند ملی راهبردی برای آموزش و پرورش نوشته شود و در اصل یک راهنمای عملی برای دست‌اندرکاران آموزش و پرورش تدوین گردد. ولی به نظر من به دو دلیل عمده این خلا همچنان وجود دارد:

یک دلیل همان است که در کلیت نظام سیاسی هم یک آشفتگی تئوریک و فقدان نظریه راهبردی برای عمل وجود دارد. دقت فرمایید آموزش و پرورش هم مثل جمهوری اسلامی متاثر از سه چهار مولفه یا نظریه فرهنگی و تئوری است. یک مولفه فرهنگی که از قبل از انقلاب و از زمان نظام شاهنشاهی به ارث برده بودیم، تاثیر خودش را گذاشته و بخشی از باورهای جامعه را شکل داده است. مقوله دوم، فرهنگ غرب است که آن هم تاثیرگذار بوده. بالاخره جامعه ما در یک سیر تاریخی و طبیعی، بخشی از ارزش‌ها و باورهای فرهنگ غرب را در درون خود جای داده است. مولفه سوم، دین و ارزش‌های انقلاب اسلامی است که بویژه بعد از انقلاب به عنوان یک عرصه فرهنگی همه چیز را متاثر کرد. شاید مولفه چهارمی را هم بتوان اضافه کرد و آن یک سری قواعد خاص به نام نظام سیاسی که گاه

بنیان‌های دینی هم ندارند و بیشتر رویه‌هایی هستند که بویژه به نام دین در آموزش و پرورش اعمال می‌شوند. آموزش و پرورش مهم‌ترین نهادی است که از این مولفه‌های فرهنگی تأثیر پذیرفته و در نتیجه تراز محصول تربیت شده در آموزش و پرورش، محصول این مولفه‌های فرهنگی است. شاید انحراف از آنجا آغاز شد که مقوله آموزش و پرورش بیشتر به جای این که از منظر علمی و تخصصی بررسی شود، از منظر کاملاً دینی یا سیاسی دیده شد. این روند در سال‌های اول انقلاب شتاب بیشتری داشت. در صورتی که ما باید بپذیریم آموزش و پرورش یک حوزه تخصصی است. تعلیم و تربیت مثل بسیاری از حوزه‌ها آداب و مقرراتی دارد، صاحب علم، تجربه و پیشینه‌ای است و قطعاً مثل همه حوزه‌ها

عبداللہی: منتقدان معمولاً اشاره می‌کنند به رنسانس و مکتب اومانیسم. می‌گویند که مکتب اومانیسم در تقابل با مکتب الهی قرار دارد و معتقدند ما نباید بر اساس الگوهای غربی که نشأت گرفته از اومانیسم است، عمل کنیم. بایستی بر اساس الگوهای اسلامی برنامه‌ریزی کنیم.

عبادی: به قول جناب دکتر نجفی، باید مستثنائی برای این ادعاها ارائه کرد. بالاخره آن‌هایی که فلسفه غرب، بویژه فلسفه آموزش و پرورش را بنیانگذاری کردند، شخصیت‌هایی مثل ژان ژاک روسو و کانت بودند و شاید اولین کسانی بودند که بحث کارکرد اخلاقی و اجتماعی آموزش و پرورش را به عنوان یک نهاد موثر مطرح کردند و اتفاقاً این شخصیت‌ها افرادی بودند

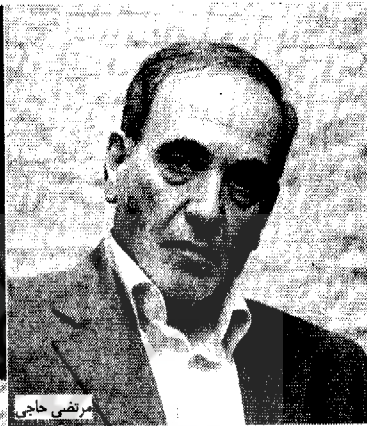
کسانی مثل روسو بودند که اصلاحات اجتماعی را از منظر آموزش و پرورش دنبال کردند. همین نکته ظریفی که آقای دکتر نجفی به آن اشاره کردند، نقش دولت را به عنوان یک نقش مدنی در فرایند آموزش و پرورش بازسازی می‌کند. چیزی که امروز در غرب در خیلی زمینه‌ها اتفاق افتاده، در اصل نهاد دولت یک نهاد پشتیبان است، نه قیام.

عبداللہی: جناب دکتر ستاریفر، تخصص شما در بحث توسعه است. این که آموزش و پرورش در توسعه جوامع نقش مهمی دارد، یک امر بدیهی است. در سازمان برنامه دوره ششم آموزش و پرورش یک سازمان مصرف‌کننده بود، در حالی که نگاه به آموزش و پرورش باید یک نگاه سرمایه‌گذاری باشد. در آن دوره حدود

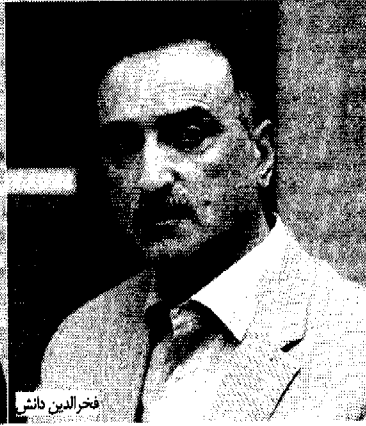
۳ یا ۴ هزار میلیارد تومان به آموزش و پرورش اختصاص می‌دادید، البته الآن با احتساب تورم رسیده به حدود ۱۱ هزار میلیارد تومان یا ۱۱ میلیارد دلار. تولید ناخالص ملی ما حدود ۳۰۰ میلیارد دلار است و ما حدود ۳ درصد تولید ناخالص ملی را به آموزش و پرورش اختصاص می‌دهیم. سهم آموزش و پرورش از تولید ناخالص در اتحادیه اروپا حدود ۷-۶ درصد و میانگین جهانی حدود ۵ درصد است. نکته جالب این که سرانه دانش‌آموزی در ایران حدود ۹۰۰ هزار تومان و در



غوران میرغادی



امیر نجفی حاجی



فخرالدین دانش

اتحادیه اروپا ۱۰ هزار دلار است. **محمد ستاریفر:** با عرض معذرت، آمار و ارقامی که دادید، اشتباه است. ببینید GNP محصول کل کشور است. اگر دولت مثلاً ۴٪ خرج آموزش و پرورش بکند، خانوارها نیز در ایران حدود ۱۰ الی ۱۵ درصد از درآمد خود را صرف تحصیل فرزندان خود می‌کنند. از این رو این شاخص که به آن اشاره کردید، شاخص خوبی نیست. شاخص دیگر این است که بودجه دولت‌ها چقدر رویکرد در آموزش و پرورش دارد. در سال‌های گذشته حدود ۱۵ الی ۱۷ درصد بودجه عمومی دولت به طور مستقیم به آموزش و پرورش اختصاص یافته که در سطح جهان و در بین دولت‌ها درصد بالایی است. از طرف دیگر، بیش از آنچه که دولت خرج آموزش و پرورش می‌کند، خانوارها از طریق فرزندان خود خرج آموزش و پرورش می‌کنند که با احتساب آن، رقم‌ها به شدت دگرگون می‌شوند. اما برگردم به آن سال‌هایی که فرموده بودید و سوالی که از دو وزیر سابق داشتید: مشکل ما به آموزش و پرورش ما باز می‌گردد. به نحوه نگاه یا روش‌شناسی‌ای که در رابطه با جایگاه آموزش و پرورش، کشور و جامعه و بخصوص مجموعه دولت‌ها در این سی سال و حتی قبل از انقلاب وجود داشته و دارد. استحضار دارید که در بحث آموزش و پرورش، تقریباً همه کشورهای جهان اعلام می‌کنند که ما دچار بحران هستیم، البته ماهیت این بحران‌ها در هر کشوری متفاوت است. هر چند این بحران‌ها موازی ثابتی نیز

که وجه تمایز افکار و اندیشه‌شان، بعد اخلاقی و توجه به ابعاد تربیتی آموزش و پرورش بود. کانت به عنوان یک معلم اخلاق مطرح است و بسیاری از عالمان امروز افتخار می‌کنند که شاگرد او هستند. او سعی می‌کند کلیت آموزش و پرورش را در فرایندی از تربیت انضباطی ترسیم کند و اوج تعلیم و تربیت را تربیت اخلاقی می‌داند و می‌گوید آید خلوت‌اند در تعلیم و تربیت کودکان باید هر بار که به زبان می‌آید، جان ما را از احترام سرشار کند، این نام باید به ندرت بر زبان آید و هیچ‌گاه سبک گرفته نشود؛ یا روسو می‌گوید: تربیت دینی به هیچ وجه، آموختن آداب و احکام نیست. تربیت دینی بیدار کردن محبت و ستایش خداست در انسان. بعد از تمدن یونان باستان و ورود مسیحیت انحرافی به جامعه از قرن چهارم و پنجم تا تقریباً قرون چهاردهم و پانزدهم، انحرافی در پوشش دین از جمله در مقوله آموزش و پرورش اتفاق افتاد که اصطلاحاً همان دوران قرون وسطی است. در آن زمان روش‌هایی به نام دین به کار گرفته شد که متأسفانه خیلی از آن‌ها امروز در جامعه به نام دین انجام می‌شود. آن روش‌ها یعنی استفاده ابزاری از دین و به اصطلاح تغییر کارکرد آموزش و پرورش و تبدیل شدن به ابزاری برای حکومت برای تفتیش عقاید، جلوگیری از آزادی اندیشه، آزادی فکر و به زندان بردن اندیشمندان و سوزاندن کتاب‌ها و بسیاری از اتفاقاتی که به شکل گیری رنسانس منجر شد. بنیانگذاران رنسانس

بایستی این امکان فراهم بشود که متخصصان تعلیم و تربیت در بسیاری از سیاست‌ها، فرایندها، برنامه‌ها، منابع و محتواها مداخله کنند و این امری است که اختصاص به غرب ندارد. گرچه آموزش و پرورش به معنای نهاد جدیدی که ما داریم، محصول تمدن غرب است ولی اگر ریشه‌یابی کنیم، تمدن غرب هم در فلسفه یونان باستان ریشه دارد که سقراط بنیانگذار اول آن بود. بعدها افلاطون و ارسطو آمدند و آن را دنبال کردند. اتفاقاً خیلی از علمای صاحب نام در تعلیم و تربیت اسلامی، مثل فارابی، ابوعلی سینا و خواجه نصیر افتخار می‌کنند که شاگردان ارسطو هستند. بنیان آموزش و پرورش بر مبنای خرد و عقلانیت اصولاً در یونان باستان و توسط فیلسوفان بزرگی همچون سقراط نهاده شد که نقطه مقابل سوفسطائیان بود و به جای سفسطه و روش منولوگ از فلسفه و خردگرایی و پرسشگری و دیالوگ و گفت‌وگو بهره برد و بنیاد آموزش و پرورش تخصصی و مبتنی بر عقلانیت را پایه‌گذاری کرد. آنچه در آموزش و پرورش ما، بویژه در سال‌های اخیر می‌گذرد قبل از این که از اندیشه بلند فلاسفه تعلیم و تربیت مبتنی بر خردگرایی متأثر باشد، متأثر از آموزش و پرورش دوران قرون وسطی است که اتفاقاً به نام دین منشا بسیاری از نارسایی‌ها و آشفتگی‌های تربیتی و آموزشی شد؛ بعد از رنسانس کوشیدند این آشفتگی به حداقل برسد. شاید امروز زمان آن رسیده باشد که برای بازنگری از این منظر به آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی بنگریم.

دارند. مهم‌ترین چالش‌ها و بحران‌های پیش روی آموزش و پرورش این است که آموزش باید کجا باشد چه آموزش بدهند تا توسعه شکل گیرد و متقابلاً از توسعه چه چیزی باید به آموزش و پرورش برسد. برای مثال، ما از آموزش و پرورش چه می‌خواهیم؟ فرایندهای شکل‌گیری توسعه آن هم در وجوه مختلف آن؛ جامعه جهانی از آموزش و پرورش انتظاراتی دارد، این که آموزش و پرورش نسبت به پرورش عقل سلیم و آدم باخرد جهت اصلاح رفتار و کردار و قضاوت‌ها برای ساختن جامعه‌ای با رویکرد حقیقت‌زیبایی و خوبی اقدام کند. این تعریف یونسکو است. البته این تعریف فقط متوجه دستگاه آموزش و پرورش نیست بلکه مخاطب آن فرد خانواده جامعه و دولت است. اما در این مورد خطاب قرار گرفتن دولت بسیار بنیادین و اساسی و تعیین‌کننده است. سوالی مطرح شد: آیا آموزش و پرورش ایران شکست خورده و نتوانسته خود را با موازین دینی و اسلامی هماهنگ و سازگار سازد؟ به نظر من باید بر اساس یک روش‌شناسی علمی، جواب را یا در «بایدها» پیدا کنیم یا در «هست‌ها». در اسلام بحث «بایدها» است. در این صورت باید گفت آموزش و پرورش ما نمی‌تواند فقط در این بایدها خلاصه شود بلکه تابعی از میزان مسلمانی فعلی ماست و مسلمانی ما که در پنداره، گفتارها، کردارها، عادت‌ها و رفتارهای ما خلاصه شده سازنده بسیاری از ویژگی‌های آموزش و پرورش است که اکنون داریم. مسلمانی امروز ما هم تا حد زیادی تابعی از اسلام نیست. آموزش و پرورش دستگاه خاصی است که بخش مهمی از وظایف دستگاه آدم‌سازی کشور به عهده اوست، اگرچه کلیت جامعه و دولت نیز این وظیفه را دارند. اگر جواب در «هست‌ها» باشد بحث به جاهای خوبی می‌رسد زیرا می‌توانیم به جایگاه آموزش و پرورش، ساختار و کارکردهای آن بپردازیم. می‌خواهم بگویم کشوری می‌تواند از کلیت آموزش و پرورش خود نمره قابل قبولی بگیرد که بحث آموزش و پرورش و تولید آدم‌سازی آن را متعلق به کلیت جامعه و دولت بدانند نه وزارت آموزش و پرورش. در این صورت بسیاری از قوت‌ها و ضعف‌ها در نظام آموزش و پرورش متوجه کل جامعه و دولت می‌شود، نه یک دستگاه خاص. در سی سال گذشته حداقل نزد دولت‌ها این تولید اجتماعی و آموزش و پرورش به صورت یک کلیت بوده و با نظامات آموزش رسمی و غیررسمی و در گستره فرد خانواده، جامعه، کشور و رسالت‌هایی به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر عهده همگان در برپایی یک نظام آموزش و پرورش پویا، بالنده، جامع، باکفایت توسعه‌گرا و توسعه‌ساز مورد توجه جدی و پایدار قرار نگرفته است. نظامات ایران در نیم قرن گذشته نتوانسته‌اند به یک نحوه دید، گفتار و روش‌شناسی جامع، توسعه‌ای، فراگیر، باکفایت صریح و مشخص در رابطه با آموزش و پرورش دست یابند. آنچه دنیا از آموزش و پرورش توقع دارد هم کسب رویکردهای نظری توسعه و هم موفقیت در سطح اقتصاد و تجارب توسعه است؛ توسعه فردی و اجتماعی منوط به انسان

آموزش دیده است. آموزش سنگ زیرین شکل‌گیری سرمایه‌هاست آن هم سرمایه‌های بنیادین، بالنده فرایندی و پایدار همچون منابع انسانی، سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی؛ اگر این سه در انسان محقق شود، توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی، توسعه اقتصادی، توسعه زیست‌محیطی و به تبع این‌ها، توسعه پایدار شکل خواهد گرفت. با این رویکرد وزارت آموزش و پرورش بخش کوچکی از این آموزش را عهده‌دار است. اگر امروز آموزش و پرورش ما از کارایی و اثربخشی لازم برخوردار نیست این عدم کارایی هم متوجه درون سازمان آموزش و پرورش و هم متوجه کلیت جامعه است. چه بسا این دستگاه نسبت به مسئولیتی که بر عهده گرفته و ابزاری که داشته حد قابل قبولی داشته باشد در حالی که محصول آن نتوانسته جوابگوی مسائل توسعه ما باشد. استحضار دارید نظام آموزش و پرورش در سطح اولیه، مسئولیت آموزش‌های اولیه را بر عهده دارد: در دوره ابتدایی، خواندن و نوشتن. بعد داده‌هایی را باید از حوزه دین، علوم، تکنولوژی، فرهنگ عمومی کشور و مملکت بگیرد و آن را کاربست خود کند و سپس در سطح بالاتر در دبیرستان‌ها باید بتواند در سطح قابل قبولی انسان آموزش دیده اولیه را تحویل دانشگاه و جامعه بدهد. به دلیل ضعف در دید و گفتار و متولوژی که در اندیشه به آموزش و پرورش داریم، در قبل و بعد از انقلاب با این حوزه مهم آدم‌سازی، در فرایندهای نظامات تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری به شکل انفجاری نه فعال، موردی نه پایدار، جزئی نه تسلسلی و پسماند نه اصلی برخورد شده است.

عبداللہی: یعنی شما معتقدید توقعاتی که آن در جامعه از دستگاه رسمی آموزش و پرورش وجود دارد، خیلی زیاد است و همه متعلق به آموزش و پرورش نیست؛ من خودم احصاء کردم، آموزش و پرورش وظیفه حدود ۱۲ دستگاه مختلف را انجام می‌دهد: وزارت علوم، وزارت مسکن، وزارت بهداشت، شهرداری، سازمان تبلیغات اسلامی، بهزیستی و ...

ستاریفر: حسب هر روش‌شناسی، هر آموزش و پرورش از ساختار و کارکردی برخوردار است. مجموعه‌ای از دستگاه‌ها محصولات خود را به عنوان داده به آموزش و پرورش می‌دهند و ستانده‌ای می‌گیرند. اگر بخواهیم ستانده انسان آموزش دیده و توسعه‌گرا باشد باید نوسازی و بازسازی گسترده‌ای در ساختار آموزش و پرورش صورت گیرد. اکنون ما در هر سه سطح داده‌ها، ساختار و کارکردها مشکل داریم. مهم‌ترین مشکل بنیادین ما حداقل در سی سال گذشته در بخش داده‌ها و ستانده‌هاست، در حالی که بیشتر به ساختار آموزش و پرورش و نحوه طبقه‌بندی امور آن ایراد می‌گیریم.

یکی از رویکردهای مهم در توسعه، تحقق رویکرد کار بدون آموزش نه و آموزش بدون کار نه است. باید نگریست که امروز چه میزان از این رویکرد دور هستیم و تا چه میزان هم‌پیوندی عمیق بین صنایع، خدمات و کشاورزی با آموزش و پرورش وجود دارد تا ساختار

آموزش و پرورش بتواند فرایند فنی و حرفه‌ای خود را پویا سازد. امروز بین آموزش و پرورش از نوع رسمی و غیررسمی‌اش، وزارت آموزش پرورش با آموزش عالی، وزارت آموزش و پرورش با بازار کار، وزارت آموزش و پرورش با فرهنگ عمومی، آموزش و پرورش با نهاد خانواده فرد اولیا و مربیان، هم‌پیوندی لازم به صورت ارگانیک سیستمی، تعاملی و در راستای تحقق اهداف توسعه پایدار شکل نگرفته است.

حاجی: این که آقای دکتر ستاریفر اشاره کردند انتزاعی بودن و به نوعی منزوی بودن آموزش و پرورش در نظام مدیریتی و تصمیم‌گیری کشور، مشکلی است که سال‌ها احساس شده: سند راهبردی مطرح شد تا سند ملی آموزش و پرورش باشد، یعنی سندی که همه بخش‌های اجرایی، اداری، مدیریتی و کشوری را با آموزش و پرورش پیوند بدهد. اشاره کردند به این که آموزش و پرورش نتوانسته پیوند لازم را با آموزش عالی ایجاد کند. لازم است که یک پیوند عمومی بین آموزش و پرورش و همه عوامل تصمیم‌گیر کشور ایجاد شود و این احتیاج به یک سند دارد. شاید اولین قدم برای ایجاد تحول در آموزش و پرورش این است که این ارتباطات را درست تعریف کنیم و جایگاه آموزش و پرورش در نظام تصمیم‌گیری و مدیریتی کشور مشخص شود.

نجفی: از فرمایش آقای دکتر ستاریفر این طور فهمیدم که نهاد آموزش دستگاه‌های مختلفی را شامل می‌شود یکی از این دستگاه‌ها که البته شاید مهم‌ترین هم باشد، خود آموزش و پرورش است. مساله ما این است که دستگاه‌هایی که باید در دل این نهادها ایفای نقش می‌کنند یا به درستی ایفای نقش نکردند یا کارهایی کردند که در مغایرت و حتی تعارض و تناقض با سایر دستگاه‌های عضو این نهاد بوده مثلاً مجموعه رسانه‌ها، نهاد خانواده و نهاد دین که البته از جهت دیگری سعی می‌کند داده‌های سیستم را تأمین بکند. مجموعه این دستگاه‌ها که باید در نهاد آموزش نقش ایفا می‌کردند یا اصلاً برای خودشان نقشی قائل نبودند یا کاری کردند که حتی آثار مثبت فعالیت آموزش و پرورش در دل این نهاد هم خنثی شود.

ستاریفر: یک شوخی با آقای دکتر نجفی بکنم. ایشان هم وزیر آموزش و پرورش بودند و هم رییس سازمان برنامه و بودجه. چرا به آموزش و پرورش بودجه کم دادند؟

نجفی: قرار ما با آقای خاتمی این بود که حضور من در سازمان برنامه و بودجه با حفظ سمت در آموزش و پرورش باشد.

فریده ماشینی: بخشی از مشکلی که در نظام آموزش و پرورش وجود دارد، توجه به نهاد آموزش و پرورش، اعم از کلیه دستگاه‌هایی است که در موضوع آموزش دخالت دارند و حتی با دیگر نهادها مثل نهاد دین و خانواده نیز هم‌پوشانی دارند. نمی‌دانم چقدر می‌توان با قاطعیت گفت سایر نهادها درست عمل نکردند و مثلاً آموزش و پرورش درست عمل کرده،

چرا که هیچ‌گاه مطالعه‌ای همه‌جانبه در این مورد انجام نشده است. شاید این رابطه به درستی تعریف نشده و همان‌طور که آقای دکتر نجفی هم اشاره کردند، به‌طور طبیعی رفتارهایی از این جزایر پراکنده سر می‌زند که ممکن است در تایید یکدیگر نباشند و چه بسا در تضاد با هم باشند. البته گاهی اتفاق افتاده که تظاهراتی مختلف دور هم جمع می‌شوند و برنامه‌های مشترک می‌نویسند، اما واقعیت این است که این عزم هیچ‌گاه منجر به شکل‌گیری یک برنامه جامع و روشن با تعیین حدود و ثغور نشده. معمولاً هم این‌طور است که آموزش و پرورش از نظر اقتصادی به عنوان یک نهاد مصرف‌کننده شناخته شده یک تعداد دهان‌باز، به عنوان دانش‌آموز و تعداد دیگری به عنوان معلم وجود دارند که همیشه به عنوان سرباری در بودجه کشور دیده شده‌اند. هیچ‌گاه به آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد مولد نگاه نشده و همیشه مشکلی در تامین اعتبار آن وجود داشته. اولین چیزی که در بحث اهداف نظام آموزش و پرورش، گاهی اوقات به کار کرده‌ام هم تعمیم پیدا می‌کند، این است که نه تنها رسالت و مأموریت نظام آموزش و پرورش بسیار آرمانگرایانه نوشته شده، بلکه کمتر نسبتی با واقعیت‌های موجود دارد. علاوه بر آن، اهداف نیز از همین ویژگی برخوردارند. انواع و اقسام اهداف وجود دارد که آن‌ها را در سطوح و مقاطع مختلف تحصیلی می‌بینیم که گاه جنسیتی نیز هستند. انگار این سندها نوشته می‌شوند که در جاهایی بایگانی شوند، کمتر به این فکر می‌شود که چقدر کاربردی و عملیاتی هستند. نکته دومی که در

این مقوله با آن مواجهیم،

ایدئولوژیک شدن نظام آموزش است. من فکر می‌کنم مجله آیین بنا به خاستگاه خود باید به این دسته از نکات توجه بیشتری داشته باشد. هر چقدر می‌گذرد، این نظام بیشتر ایدئولوژیک می‌شود. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش در شناسایی این مساله می‌تواند کمک شایان توجهی نماید. معمولاً در مطالعاتی که درباره آموزش و پرورش می‌کنیم، به وجه جامعه‌شناختی آن توجهی نمی‌شود. پدیده یکپارچه‌سازی و هم‌زمنی در آموزش و پرورش مشهود است. در واقع آموزش و پرورش تلاش می‌کند سربازان مورد نظر حاکمیت را تربیت کند، دولتی بودن و تمرکزگرایی نیز به این مساله دامن می‌زند. بویژه در سال‌های اخیر، افزایش شکاف دولت-ملت و ناهمگونی نظام تربیتی خانه و مدرسه و همچنین برنامه‌های مدرسه با واقعیت‌های موجود دانش‌آموزی، بر عدم موفقیت برنامه افزوده و طبعاً منجر به وقوع پدیده مقاومت یا خیلی خوش‌بینانه، بی‌اعتنایی شده است. بچه‌ها به خوبی نظام ایدئولوژیک را شناخته‌اند و جالب است با شیوه‌های خودشان از برنامه‌ها و شعارهای موجود رمزگشایی می‌کنند. آن‌ها آن‌گونه عمل می‌کنند که خودشان باور دارند و مورد علاقه آن‌هاست. مثالی می‌زنم: در شرایطی که ما با استقبال قابل توجه دختران به آموزش مواجهیم و در شرایطی که در همه دنیا بر مشترکات انسانی به دور از بزرگنمایی تفاوت‌های جنسیتی تاکید می‌شود، هر چند توجه به تفاوت‌ها اعم از فردی و غیر آن در یادگیری یک اصل پذیرفته شده است، ما با طرح مباحث بیشتر ایدئولوژیک و سلیقه‌ای، مثل جداسازی نظام آموزشی دختران و پسران و یا سهم‌بندی‌های گوناگون جنسیتی، بومی و... روبرو هستیم.

عبداللهی: البته در سند ملی که آقای دکتر مهرمحمدی و دوستان تهیه کرده‌اند و بخشی از آن در شورای عالی آموزش و

پرورش به تصویب رسیده، اشاره شده که نظام آموزش و پرورش ما ایدئولوژیک نیست. شاید چیزی که بیشتر به چشم می‌خورد، سوءاستفاده سیاسی دولت‌ها از مدارس است.

ماشمینی: در هدف این‌گونه نیست. مثلاً می‌گوید دانش‌آموز دختر باید عفیف و دانش‌آموز پسر دوره راهنمایی باید شجاع و متدین باشد. تعریفی که با اهداف و اعتقادات نظام در سال ۱۳۶۶ منطبق است. امروز این تعارض و چالش خودش را نشان می‌دهد. دانش‌آموز چیزی را می‌بیند که نظام آموزشی از او انتظار دارد، در حالی که واقعیت‌های موجود زندگی او کاملاً با آن متفاوت است. شما به‌طور مرتب یک سلسله شعارهایی را از بلندگوهای مدارس می‌شنوید که بدون هیچ‌گونه تغییری تکرار می‌شوند، در حالی که دنیای بچه‌ها دائماً در حال تغییر و دگرگونی است. این عدم هماهنگی و ناهمخوانی بین اهداف و کارکردها و واقعیت‌های موجود، منجر به تعارضاتی می‌شود. در آخرین تحقیقی که در رابطه با بحث دینداری دانش‌آموزان انجام دادم، عمده تعارضات و میزان انطباق آن با اهداف نظام آموزش و پرورش و انتظارات اولیای مدرسه مورد بررسی قرار گرفت. ما در ابعاد پیامدی و مناسکی دین با عدم انطباق مواجهیم. به این دلیل که نظام آموزش و پرورش همچنان بر بعدها و پیام‌های مناسکی از دین که امروز برای دانش‌آموز قابل درک و لمس نیست، اصرار می‌کند. در آموزش و پرورش یک تعارض جدی اتفاق افتاده و جالشی پنهان بین خانواده‌ها و حکومت به وجود آمده است. حکومت می‌خواهد آموزش و پرورش را به نفع خود مصادره کند.

همان کارکرد ساختن نگهبان و پاسدار مساله‌اش نیست. نظام خانوادگی اصلاً این



مسأله‌اش دانش آموز و مشکلات عینی و واقعی اوست. مشکلات تربیتی اخلاقی و مشکلات آموزشی فرزندش است. پدیده اعتیاد است. ناهنجاری‌های اجتماعی است و بسیاری موارد دیگر. اتفاقی که در واقعیت افتاده چیست؟ نظام آموزش و پرورش حتی نمی‌تواند مربی پرورشی خودش را به این نحو مصادره کند. چون واقعیت‌های عینی که معلم، مربی و مدیر مدرسه با آن مواجهند متفاوت با چیزی است که در دنیای آرمانی تبلیغ می‌شود. امروز یکی از اساسی‌ترین مشکلات آموزش و پرورش، فاصله گرفتن بخشنامه‌ها، دستورات و حتی آموزش ضمن خدمت با عینیت موجود در این مجموعه، اعم از معلم و دانش آموز است. این شکاف می‌تواند منجر به شکل‌گیری مشکلات جدیدی شود.

توران میرهادی: اجازه می‌خواهم به مشاهداتی که در وجود ما تغییری را به وجود آورد تا شیوه خاصی از آموزش را در مدرسه فرهاد به اجرا بگذاریم، اشاره کنم. مشاهداتی که نگاه ما به آموزش و پرورش نه تنها ایران، بلکه کشورهای جهان را تغییر داد. خیلی کوتاه بگویم زمانی که بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان دانشجو در اروپا درس می‌خواندم، با این سوال بسیار بزرگ روبرو شدم که آدم‌ها چه طور به جایی می‌رسند که یکدیگر را می‌کشند؟ چرا بر سر هم بمب می‌ریزند؟ چرا بلافاصله در دست می‌کشند؟ چرا مزرعه‌های هم را آتش می‌زنند؟ مگر فرهنگ نلارند؟ مشاهدات من تقریباً سراسر اروپا را در بر گرفت. در نهایت وقتی در جست‌وجوی علت‌ها بودم، به این نتیجه رسیدم که مشکل

در نظام آموزش و پرورش است. نظام آموزش و پرورش که انسان تربیت نمی‌کند. سرباز و آدم مطیع تربیت

می‌کند. انسانی که باید به دستورات گوش دهد و دائم سعی کند بزرگ‌ترهای خود را راضی نگه دارد. این سرآغاز تجربه‌ای شد که از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۸ در مدرسه فرهاد داشتیم؛ نظامی که در آن دستور حاکم نیست. تصمیم به عهده دانش‌آموزان و معلمان است.

کسی دستور نمی‌دهد، رقابتی وجود ندارد هر چه هست خودمدیریت است. زمانی که مدرسه هشتصد نفری ما تبدیل شد به یک مدرسه هزار و دویست نفری با کودکان و دبستان و مدرسه راهنمایی، توانستیم راحل این مسأله را در مدرسه فرهاد پیاده کنیم. مهم‌ترین مسأله احساس انسانی بچه‌ها در همیاری و همفکری دائم آن‌ها با هم بود. نمره و رقابت را از مدرسه برداشتیم، شاگرد اول و دوم را برداشتیم. مسأله پیشرفت همگانی بچه‌ها بود و همکاری با هم. بچه‌ها قوانین مدرسه را تنظیم کردند و ما معلم‌ها شدیم تابع قوانینی که بچه‌ها تنظیم کرده بودند و خودشان هم به عنوان شورای دانش‌آموزان، مجری این قوانین بودند. برنامه‌های بسیار دل‌انگیزی داشتیم، وقتی با کتاب دور دنیا را می‌گشتیم سعی می‌کردیم جامعه بشری را بهتر بشناسیم. وقتی بچه‌ها پیشنهاد کردند این بار بگذارید روی زمینی که در آن زندگی می‌کنیم، کار کنیم، داستان محیط زیست مطرح شد. در آن سال‌ها بچه‌های ما حفاظت از طبیعت و محیط زیست را یکی از کارهای اصلی خود می‌دانستند. مدرسه‌ای که بچه‌ها نسبت به محیط اطرافش حساس

بودند و اگر مشکلی پیش سعی می‌کردند راحل آن را پیدا کنند و به همین نسبت با مدارس دیگر و

با سازمان‌هایی که دور و بر مدرسه بودند همیاری و هم‌فکری داشتند. ما سیستمی به وجود آوردیم که در آن والدین، بچه‌ها و معلم‌ها همه با هم همکاری می‌کردند. بعد از آن که بازنشسته شدیم، سعی کردم حاصل این تجربه‌ها را در کتاب جست‌وجو در راه‌ها و روش‌های تربیت در اختیار عموم بگذارم، چون حافظه معلمان بودم و این به من تعلق نداشت و مربوط به جامعه ایران بود. الان که در فرهنگنامه کودکان و نوجوانان یک دانش‌جوی تمام وقت هستم و با همکارانم دائم کار می‌کنیم تا یک کتاب مرجع را در اختیار بچه‌های این مملکت بگذاریم و آن‌ها را با فرهنگ بسیار غنی خودشان آشنا کنیم، وقتی به مسابقات نگاه می‌کنیم، به تست‌های هوش و المپیادهای، به خردم می‌گویم که دورش را خط بکش و ولش کن و بگذارش کنار. چرا؟ به دلیل این که الان سیستمی در آموزش و پرورش دارد شکل می‌گیرد که نخبه‌ها باید تربیت شوند برای این که در خدمت قدرت باشند. بچه‌های باهوش مدرسه فرهاد در خدمت بقیه بچه‌ها و در خدمت کلاس بودند. اما نه تنها در ایران، بلکه وقتی به کشورهای مختلف جهان نگاه می‌کنیم، باز این احساس به من دست می‌دهد که نظام‌های آموزش و پرورش، برده‌های جدید پرورش می‌دهند و دستگاه‌هایی که می‌سازند، دانشمندان و وسایل جنگی که می‌سازند و تسلطی که از طریق لوازم الکترونیک به مغز پیدا می‌کنند و تمام این‌ها را تنظیم می‌کنند، برای این که یک جوری احاطه پیدا کنند. این سیستم در کشورهای مختلف و تا حدی هم در کشور ما سبب می‌شود که این سوال

در سیستم آموزش و پرورش از نو مطرح شود. چه انسانی حاصل نظام آموزش و پرورش ماست؟ آن کسی که دنبال پول است دنبال قدرت است دنبال شهرت است آیا دنبال خدمت



هم هست؟ آیا دوست دارد که به بشریت خدمت کند؟ آیا در این زمینه فکری در وجودش هست؟ آیا زمان، انرژی و توانش را برای پیشرفت بشریت به کار می‌گیرد نه برای تسلط عده‌ای؟ این‌ها مسائلی است که در این جلسه فقط می‌شود طرح‌شان کرد. یافتن پاسخ نیاز به مطالعه وسیع دارد. هر از گاهی بچه‌های مدرسه فرهاد از جاهای مختلف دنیا می‌آیند سری به من می‌زنند که ببینند این پیرزن و وضعیتش چطور است. یکی از آن‌ها، که استاد دانشگاه کالیفرنیا است گفت آمده‌ام که بمانم، نتوانستم تحمل کنم. گفت ما آن‌جا در زیست‌شناسی، موجودات زنده را برمی‌داریم و از آن‌ها وسایلی می‌سازیم برای این که کنترلی روی سیستم اعصاب آدم‌ها داشته باشیم. من نتوانستم تحمل کنم و برگشتم. گفتم خوب

مثلا یکی از اهداف سند به عنوان هدف اول، این است: تربیت انسانی مومن و متخلق به اخلاق اسلامی، پرسشگر و فکور، خلاق و کارآفرین، سالم و بانشاط، انتخابگر و آزادمنش، قانون‌گرا و نظم‌پذیر، عدالت‌خواه و صلح‌جو، وطن‌دوست و استقلال طلبه، ظلم‌ستیز و جبرگرا و جهانی‌اندیش، خودباور و مقتصد، امین‌وار و منتظر، دانا و توانا، شجاع و ایثارگر، پاکدامن و باحیا، مسئولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس، آماده ورود به انواع تربیت تخصصی و شغلی، واجد شایستگی‌های پایه در ساحت‌های شش‌گانه تربیت بر اساس معیار اسلامی. این انتظار حناکتری از انسان و آموزش و پرورش است. واقعا شاید تربیت چنین انسانی وظیفه دستگاه آموزش و پرورش نباشد. چون آموزش و پرورش با انسان‌های

هدف‌های آرمانی اهدافی هستند برخاسته از نظام ارزشی حاکم بر جامعه و حاکمیت سیاسی، همه جوامع هم به نوعی با آن سروکار دارند و به تعریف آن می‌پردازند. این‌ها را در سطوح بعدی خرد می‌کنند به هدف‌های کلی که مبین انتظارات نظام آموزشی از خروجی‌های هر یک از دوره‌های تحصیلی است تا برسند به مقوله‌های عینی‌تر که بتوان متناسب با آن‌ها روش‌هایی را به کار گرفت و زمینه تحقق‌شان را به تدریج فراهم کرد. پس مشکل با انعکاس آرمان‌ها در تعریف مأموریت آموزش و پرورش نیست. مشکل در این است که در همان سطح آرمانی رها می‌شود و ما گمان می‌کنیم با معجزه‌های به شکل کن فیکونی محقق خواهد شد. به این نکته توجه کنید که آموزش و پرورش به خاطر ذات و رسالتش لاجرم آرمانگراست.

اما این آرمانگرایی به نظر من نمی‌تواند منموم تلقی شود. نکته دیگر این که تا چه اندازه این سند را ایدئولوژیک می‌بینیم، مضامینی را که به عنوان هدف کلان شماره یک برای آموزش و پرورش در نظر گرفته‌ایم و بخشی از آن خوانده شد تا چه اندازه با تعریف ایدئولوژیک بودن و ایدئولوژیک دیدن سازگار است؟ آموزش و پرورش ما انسان پرسشگر و فکور را که این‌جا قید شده، می‌خواهد چطور تربیت کند؟ این سیستم واقعا فرصت تربیت انسان پرسشگر را فراهم می‌کند یا نه؟ انسان خلاق و کارآفرین و انتخابگر و آزادمنش و قانونگرا را چطور؟ ما سعی کردیم این واژه‌ها را با دقت انتخاب کنیم. سرکار خانم میرهادی فرمودند به خود این واژه‌ها یا به خود این اهداف ایرادی وارد نیست در این سند قرار نیست فرایند تعلیم و تربیت ما یک فرایند ایدئولوژیک باشد. فرهنگ ایدئولوژیک که نمی‌تواند آدم آزادمنش بار بیابورد؛ فرایند ایدئولوژیک به آن معنا نمی‌تواند آدم خلاق، پرسشگر و فکور بار آورد آدم استقلال طلب و ظلم‌ستیز و امثال این‌ها را بسیار بعید است که بتواند بار بیابورد. رویکرد ما در آموزش و پرورش، رویکرد هنجاری است رویکرد ارزشی است. آموزش و پرورش در تمام دنیا با تعریف انسان مطلوب و زیست مطلوب سروکار دارد. اما ایدئولوژیک به آن معنا که باب هر گونه تفکر و تمقل را ببندد و حکایت از یک فرایند تحمیلی و القایی برای تحقق ارزش‌هایش بکند بحث دیگری است. من فکر می‌کنم آموزش و پرورش که ما ترسیم می‌کنیم و اهدافی که برای آن در نظر می‌گیریم نمی‌تواند ایدئولوژیک تلقی شود به معنایی که در نظام‌های چپ و مارکسیسم یا در نظام‌های فاشیستی و توتالیتر وجود دارد. در سند ملی سخن از اصل ارزشمندی آگاهانه به عنوان یک اصل و کلیه‌ها به میان آمده است. بگذارید از یک زاویه دیگر هم به این موضوع بنگریم. آقای دکتر نجفی فرمودند ما اندیشه روشنی برای هدایت آموزش و پرورش نداریم. یکی از مصیبت‌های آموزش



محمدعلی نجفی

محمود مهرمحمدی

نریده ماشینی

متوسط سروکار دارد و همان‌طور که آقای حاجی و دوستان دیگر فرمودند وقتی هدف را آن قدر بزرگ گرفتیم، رسیدن به آن دشوار می‌شود. **میرهادی:** به نظر من سه چهارم آنچه این‌جا نوشته‌اند در بچه‌ها وجود دارد. **حاجی:** این اهداف با آن ۵۵ هدف سال ۶۶ خیلی متفاوت است. **محمود مهرمحمدی:** پس چرا می‌گویند آرمانی است؟ چرا می‌گویند دست‌نیافتنی است؟ اتفاقا نکته‌ای که شما می‌فرمایید درست است. اگر مصلدق آرمانی بودن این‌هاست من فکر می‌کنم باید یک مقدار در تعریف‌مان از آرمانگرایی در آموزش و پرورش تجدید نظر کنیم. به نظر من آرمانگرایی در ذات آموزش و پرورش است. چون آموزش و پرورش با مساله تربیت و کمال سروکار دارد اما مهم این است که ما این چشم‌انداز را هم واقع‌بینانه و متناسب با ویژگی‌های انسان و شرایط و بستر اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند در نظر بگیریم و هم این‌که بتوانیم برای تحقق آن‌ها خلاقانه و فکورانه راهکارها و روش‌هایی را پیش‌بینی کنیم. به نظر من تفاوت آموزش و پرورش موفق با آموزش و پرورش‌هایی که ناموفق می‌دانیم، در میزان آرمانگرایی‌شان نیست. تفاوت در روش‌ها و راهکارهایی است که برای تحقق اهداف به کار می‌گیرند. در مباحث تخصصی آموزش و پرورش، باید در سه سطح هدف تعریف کنیم، هدف‌های آرمانی، هدف‌های کلی و هدف‌های خرد.

حالا چه کار می‌خواهی بکنی؟ گفت غصه نخورید می‌شوم معلم زبان. در دلم گفتم تو برای سوسک هم ارزش قائل شدی، برای عنکبوت هم ارزش قائل شدی، چون آن‌ها را دارای حق حیات می‌دانی. خیلی ساده خدمت شما بگویم که این لحظه‌ها به من می‌گویند که راه را اشتباه نرفته‌ام. بچه‌های مدرسه فرهاد انسان‌های وارسته‌ای شده‌اند که در خدمت بشریت‌اند. خاطراتان هست که یک بار در جنوب تهران سیل آمد بچه‌های مدرسه فرهاد هر کدام هر روز یک صبحانه با خود می‌آورند صبحانه‌ها را جمع می‌کردند و سه چهار نفری راه می‌افتادند و به منطقه سیل‌زده می‌رفتند برای این که به بچه‌هایی که آن‌جا هستند صبحانه بدهند. شخصا فکر می‌کنم مدرسه یک فرصت فوق‌العاده به همه بچه‌ها، معلم‌ها و خانواده‌ها می‌دهد که دنیای بسیار خوبی را تجربه کنند. بیخشید من قدیمی هستم. **خانیک:** من تاکید دارم که خیلی بحث را محدود به حوزه دولتی نکنیم. پرسش اصلی این است که بالاخره مدرسه با چه مسائل و چالش‌هایی درگیر است؟ **عبداللہی:** اخیرا سند ملی آموزش و پرورش در شورای عالی آموزش و پرورش تصویب شد و به امضای آقای احمدی‌نژاد رسید و برای تصویب نهایی به شورای عالی انقلاب فرهنگی ارسال شد. یک سند مفصل حدود ۷۰ صفحه با ده‌ها سرفصل و عنوان. به نظر می‌رسد بخش‌هایی از این سند فوق‌العاده آرمانگرایانه باشد

و پرورش در کشور ما همین است. از آقای حاجی تشکر می‌کنم که بانی این کار شدند. به نظر من رسالت و هدف تدوین سند ملی آموزش و پرورش این بود که آن اندیشه روشن به دست بیاید یا نمونه‌ای را عرضه کند تا حداقل ما بعد از سی سال بگوییم یک بار توانستیم تلاش کنیم یک مبنای نظری و دکترین مشخص برای آموزش و پرورش ذیل جمهوری اسلامی ایران تعریف کنیم. در اقدامات مشابه اقامت موسوم به سند ملی که در گذشته انجام شده بود، در دهه ۶۰ مبنای نظری به شکلی که اکنون بتوانیم بگوییم از یک دکترین یا رهنامه آموزش و پرورش صحبت می‌کنیم به دست نیامد. آن تلاش در جای خودش تلاش موفق بود اما کیفیت کاری که در این جا و در قالب سند ملی آموزش و پرورش انجام شد، در گذشته اتفاق نیفتاده بود. یکی از مهم‌ترین اتفاقات برای رسیدن به یک اندیشه صحیح و قابل دفاع درباره آموزش و پرورش، این بود که به تعریف تربیت دست پیدا کنیم. اصلاً آموزش و پرورش یعنی چه و ماهیت این مقوله چیست؟ یکی از مولفه‌های اندیشه یا چارچوب نظری یا دکترینی که ارائه کردیم، تعریف آموزش و پرورش است. البته مسأله اصلی این است که آموزش و پرورش را باید ذیل یک نظام دینی تعریف کنیم، این را می‌فهمیم. به همین خاطر، ایندولوژیک برخورد کردن با مقوله تربیت مطرح می‌شود. ما می‌فهمیم که تعریف امر تربیت چقدر دشوار است تربیت در ذات خود یک تغییر و تحول درونی و به تعبیر ما، هویتی و البته برآمده از تجربه در یک نظام دینی است که مجموعه‌ای از آموزه‌ها و گزاره‌های ثابت و قطعی یا محکمتات و مسلمات را با خود دارد. در مطالعات نظری رویکردی از دین اسلام و مذهب تشیع سرلوحه کار قرار گرفت که در آن، عقلانیت و انسانیت در اوج است و جرمیت و خشونت جایگاهی ندارد. ما همان قرائت را مبنا قرار دادیم. به همین خاطر فکر می‌کنم برای اولین بار در تعریف تربیت چنان عمل کردیم که فاعلیت و عاملیت دانش آموز در این فرایند به هیچ وجه مخوش نشود ضمن این که وجود بستر مساعد معلم، مربی و مدرسه به عنوان یک عامل معین و ممد و پشتیبان به رسمیت شناخته شود. هیچ‌گاه مفهوم تربیت را به گونه‌ای تعریف نکردیم که حکایت از نگاه ایندولوژیک داشته باشد. فکر هم می‌کردیم و می‌کنیم که غیر از نگاه دین‌شناسانه مقوله تربیت منهای تعقل، تدبیر، آزاداندیشی و داشتن اختیار عمل، معنا ندارد. در این تربیت شناسی توجه داشتیم اتفاقی که منهای این ویژگی رخ می‌دهد، تربیت حقیقی نیست کاذب است. تکوین و تعالی هویت برای دستیابی به زندگی پاک یا حیات طیبه تعریف ما از تربیت است. باورمان این است که تمام مضامین، بویژه مضامین دینی باید در بستر عقلانی که همان بستر صحیح و اصل تربیتی است به دانش‌آموزان منتقل شود. این عاملیت و فاعلیت اگر از جانب مربی نباشد، تربیت انجام نمی‌شود، این پیش فرض اساسی ما بوده است. سند ملی آموزش و پرورش از آن جهت کار بی‌سابقه‌ای در جمهوری

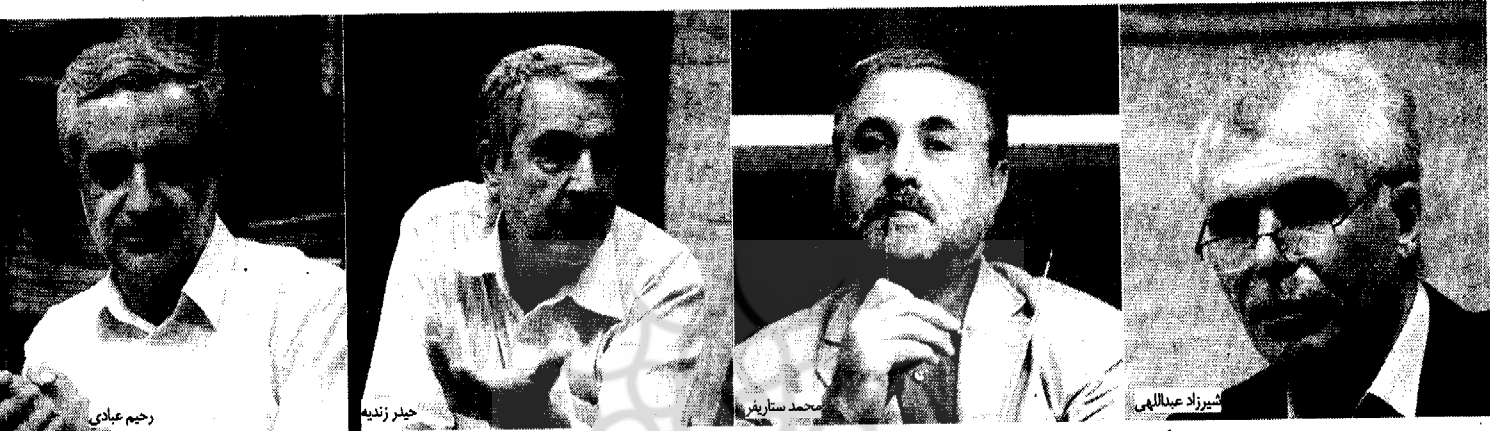
اسلامی ایران تلقی می‌شود و با کارهایی که در گذشته انجام شده تمایز دارد که در درجه اول کوشیدیم یک بار و البته نه برای همیشه مبنای نظری خودمان و فلسفه تربیتی تعلیم و تربیت اسلامی را تعریف کنیم؛ یکی از وجوه آن همان تعریف مقوله تربیت است که من بر آن تاکید کردم. البته اصول و کارکردها و اهداف ... هم در آن آمده است. سند ملی آموزش و پرورش با انکا به این مبنای نظری یک برنامه راهبردی برای توسعه آموزش و پرورش یا به تعبیر امروزی‌ها، برای تحول در آموزش و پرورش در چشم‌انداز بیست ساله ارائه داد. یعنی برای این که آن مبنای نظری بتواند در چارچوب سند چشم‌انداز توسعه کشور برای بخش آموزش و پرورش راهگشا باشد، یک برنامه راهبردی ارائه کردیم. به همین خاطر اسم آن شده سند تحول راهبردی. این سند نشان می‌دهد ما می‌خواهیم در بیست سال آینده به چه چشم‌اندازی از آموزش و پرورش برسیم و برای رسیدن به آن وضعیت آرمانی قابل وصول یا چشم‌انداز، با چه چالش‌هایی روبرو هستیم، برای رویارویی با آن چالش‌ها چه راهبردهایی وجود دارد و برای تحقق آن راهبردها از چه راهکارهایی می‌توان استفاده کرد. این سند توسعه راهبردی یا تحول راهبردی آموزش و پرورش، خروجی نهایی سند ملی است که مبتنی بر فلسفه و رهنامه است. یعنی اگر قرار باشد در آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران آن مبنای عملیاتی شود، چه باید کرد. تدوین سند راهبردی برای تحول در آموزش و پرورش و توسعه آن، هیچ وقت در گذشته اتفاق نیفتاده بود. تکلیف خیلی چیزها روشن شد. همان‌طور که عرض کردم، مبنای نظری را عملیاتی کردیم. مثلاً مبنای نظری به ما می‌گوید که آموزش و پرورش، دوره تربیت رسمی و عمومی است نه دوره تربیت تخصصی، به همین خاطر ما با آموزش فنی و حرفه‌ای در آموزش و پرورش فعلی به طور جدی مشکل داریم. کار اصلی آموزش و پرورش در درجه اول، ملت‌سازی است. منظوم یکدنست کردن همه با یکدیگر و با یک میزان بدون توجه به تفاوت‌ها نیست. بلکه من در ملت شدن، فرایند یکی شدن و یک‌طور شدن را می‌بینم. آحاد افراد متعلق به یک ملت در ابعاد مختلف اشتراک‌های جدی دارند؛ آنان به دلیل این اشتراکات یا هویت مشترک است که به یک ملت تعلق دارند. آموزش و پرورش در وهله اول باید زمینه تحقق و تقویت این بعد از هویت را فراهم کند. ولی یک ملت زنده در عین حال به اختصاصات و تفاوت‌ها هم باید به عنوان یک سرمایه بالقوه بنگرد. از این رو، در فرایند building Nation باید زمینه پرورش استعدادها و ویژه هم فراهم شود. با این توضیح ما صیغه اصلی آموزش و پرورش را عمومی می‌بینیم. بنابراین نمی‌توانیم با تربیت تخصصی کنار بیاییم؛ به نظر ما آموزش و پرورش در نهایت باید بستریهایی فراهم کند تا افراد بتوانند در دوره‌های بعدی یا بعد از خروج از آموزش و پرورش به زمینه‌های مهارت‌های شغلی یا قابلیت‌های لازم شغلی، یا اگر می‌خواهند به دانشگاه بروند، به قابلیت‌های لازم

علمی در یک رشته یا تخصص خاص دست یابند. با این دید تری تحت عنوان تخصص‌گرایی نرم در آموزش و پرورش را مطرح کردیم که آموزش‌های فنی و حرفه‌ای به شکل کنونی و خصوصاً کار و دانش، هیچ کدام را بر نمی‌تابد. این‌ها را توضیح دادم برای این که بگوییم ما بر اساس دلالت روشنی که از مبنای نظری سند ملی دریافت می‌کردیم، به این سمت رفتیم. اما بد نیست به این واقعیت هم اشاره داشته باشیم که مدیران و مسئولان نسبت به مقولاتی از این دست که از یک چرخش جدی در ماموریت‌های آموزش و پرورش حکایت دارند، طبیعتاً حساسیت‌هایی دارند که در جای خودش محترم است و البته جای بحث درباره آن این‌جا نیست. این حساسیت‌ها مشمول نوع نگاه ما به مقوله فنی و حرفه‌ای هم می‌شود، برای همین در مصوبه شورای عالی آموزش و پرورش، آموزش‌های فنی و حرفه‌ای به همین شکل کنونی باقی ماند و آن‌تر تخصصی‌گرایی نرم با تمام استدلال‌هایی که داشتیم مورد قبول واقع نشد. از توجهات دیگرمان برای حذف ماموریت آموزش‌های فنی و حرفه‌ای یا آموزش‌های ناظر به تربیت شغلی از پیکره آموزش و پرورش یا از ماموریت‌های آموزش و پرورش، همان نگاه چابک‌سازی بوده است که در بحث‌های دوستان هم به نوعی مطرح شد. این که طیف مسئولیت‌های آموزش و پرورش را این قدر گسترده نبینیم و اجازه بدهیم به وظایف اصلی و اساسی‌اش بپردازد. اگر تربیت کارگر ماهر یا تربیت تکنیسین نیاز جامعه است که هست اما تربیت آن وظیفه تخصصی دستگاه دیگری است اجازه بدهیم آن دستگاه تخصصی به این کار بپردازد. برای برخورد با مسأله آرماتگرایی یک راهبردی هم این است که دامنه مسئولیت‌های آموزش و پرورش را محدود کنیم تا بعداً در ارزیابی از آموزش و پرورش، دچار انواع و اقسام نسبت‌های ناروا به آموزش و پرورش نشویم. اصلاً از ابتدا واگذاری برخی مسئولیت‌ها به آموزش و پرورش، محل تردید است. عبداللهمی: مسأله این است که اجرای چنین سندی، الزام‌آور نیست. در نتیجه وزرا بر اساس سلیقه خودشان عمل می‌کنند، چنان که نه تنها آموزش و پرورش به آموزش‌های فنی و حرفه‌ای ادامه می‌دهد، بلکه الآن مسأله تربیت معلم و دخالت در آموزش عالی، تاسیس دانشگاه و... هم دارد در دستور کار آموزش و پرورش قرار می‌گیرد حتی صحبت از این است که مراکز تربیت معلم توسعه پیدا کند. ستار یغفر: باید از آقای دکتر مهرمحمدی تشکر کرد که زحمت کشیدند؛ من به این سند اعتراضی ندارم، اما باید چند نکته را بگویم. خوندان بهتر می‌دانید که در دنیای امروز، وظایف آموزش و پرورش نسبت به قبل، غیرمستقیم‌تر می‌شود. در این سند پیشنهادی، نقش‌های غیرمستقیم کجا هستند؟ در برنامه چهارم توسعه و سند چشم‌انداز گفته شده دستگاه‌ها، استان‌ها و وزارتخانه‌ها مکلف هستند نسبت به سند توسعه ملی خود در چارچوب سند چشم‌انداز ۲۰ ساله اقدام کنند.

در قانون گفته شده است که اسناد توسعه ملی، وزارتخانه‌ها و استان‌ها باید با یکدیگر تلفیق شوند و بعد از آن کل کشور باید به آن ملتزم شود. در دولت آقای خاتمی، هنگام تصویب سند چشم‌انداز ۲۰ ساله و برنامه توسعه چهارم، در جلسه‌ای در حضور مقام رهبری بحث الزام عملی و تعهد رهبران حاکمیت به تحقق اسناد برنامه چشم‌انداز و برنامه چهارم تأیید شد. حال باید پرسیده شود نظام تدوین شده برای آموزش و پرورش تا چه میزان با سایر برنامه‌های دستگاه‌های دیگر در تعامل و هم‌پیوندی قرار گرفته و این سند تا چه میزان برگ‌تابیده خود را از سند تلفیق برنامه توسعه کل کشور گرفته است؟ مثلاً وقتی می‌گوییم می‌خواهیم دانش‌آموز ارزش مدار، شجاع و راستگو در وزارت آموزش

دست هم ندهیم و یک عزم ملی به وجود نیاید همواره در همین وضعیتی که الآن داریم باقی خواهیم ماند. یکی از وجوه اهتمام اساسی ما در تدوین سند ملی آموزش و پرورش، دقیقاً همین بوده. خصوصاً مجموعه مطالعاتی که تحت عنوان مطالعات محیطی انجام دادیم یعنی بررسی مجموعه فرصت‌ها و تهدیدهایی که از ناحیه بخش‌های دیگر جامعه و نهادهای دیگر متوجه آموزش و پرورش است. آقای مهندس نفیسی، از چهره‌های باسابقه برنامه و بودجه که معرف حضور شما هستند عهددار مسئولیت این مجموعه مطالعات بودند. برای اولین بار بود که چنین مطالعاتی در کشور انجام می‌شد. سوال این بود که در حال حاضر فرهنگ عمومی دارای چه مشخصاتی است و این فرهنگ چه

ولی مشکل مربوط به کل فرایند است. معمولاً در فرایندهای تدوین سند سیاست‌ها "عرضه‌محور" و تقاضا‌محور "بوده‌اند به این معنی که جمعی از نخبگان می‌نشستند و متناسب با شرایط زمان تصمیم می‌گرفتند شرایط زمانی که تغییر می‌کرد، سند خود به خود به حاشیه می‌رفت. چنان‌که الآن هم با همه تلاشی که انجام شده عنوان آن به راحتی تغییر کرد. در مقوله‌های فرهنگی، اجتماعی و آموزشی، اگر سیاست‌ها به راحتی تقاضا‌محور باشند و تقاضاهای اجتماعی مبنای کار قرار گیرند و بر اساس آن فراتر از کار کتابخانه‌ای و مستندسازی، فرایندسازی بشود خود به خود تأثیرگذار خواهد بود. مثلاً در دولت آقای خاتمی که در بسیاری از عرصه‌ها، از جمله در عرصه آموزش و پرورش یک



و پرورش بار بیایوریم، اما صدا و سیما مثلاً برنامه‌ها و سریال‌هایی درست کند که مفایر این‌هاست و همه مردم را بد می‌داند و فقط یک نفر را خوب معرفی می‌کند آیا می‌توان گفت بین متولی اصلی آموزش رسمی (وزارت) و متولی اصلی آموزش غیررسمی (صدا و سیما) هماهنگی وجود دارد؟ اسناد ملی توسعه یک وزارت هنگامی اعتبار دارد که با سایر برنامه‌های توسعه تلفیق شود و مورد التزام عملی کل حاکمیت قرار گیرد. بحث ما قانون است. وقتی در دولت‌های نهم و دهم گفته می‌شود که سند تحول چشم‌انداز ۲۰ ساله و برنامه چهارم کار آمریکاست و تفکرات غیر خودی دارد، آن هم قانون مصوب نظام، باید گفت کشور دارد بدون برنامه و به صورت روزمره و دلخواهی اداره می‌شود. آیا در چنین فضایی، این سند توسعه آموزش و پرورش از احترام و التزام لازم برخوردار خواهد بود؟ در مصاحبه‌ای گفتم ای کاش دولت حداقل به نظر‌های خودش معتقد باشد، به لایحه بودجه‌اش هم معتقد نیست مصوبات مجلس را قبول ندارد. برای آن‌که در کشور یک فضای قانون‌گرایی وجود دارد؟ در یک فضای قانون‌گریز نیاز به اسناد ملی توسعه کجاست؟ نیاز به این سند توسعه آموزش و پرورش که بسترها و التزام‌های خودش را می‌خواهد کجاست؟

مهر محمدی: من از فرمایش شما استفاده می‌کنم و می‌گویم تا زمانی که به آموزش و پرورش به عنوان یک عامل اساسی توسعه نگاه نکنیم و همه دست به

نوع فرصت‌ها و تهدیدهایی را برای تحقق آموزش و پرورش از بیرون رقم می‌زند تا برای آن چاره‌ی اندیشیده شود. رسانه آموزش عالی یا محیط علمی، محیط سیاسی، محیط قضایی، حوزه فرهنگ خانواده و محیط بین‌المللی چه نوع فرصت‌ها و تهدیدهایی را در مقابل آموزش و پرورش قرار می‌دهند؟ آنچه که در نهایت به عنوان چالش‌های آموزش و پرورش و سرانجام به عنوان هدف‌ها استخراج کردیم، به شکل بسیار محسوسی متأثر از مجموعه فرصت‌ها و تهدیدها بوده است. نتایج ما به هیچ وجه منحصر به درون آموزش و پرورش نیست برای خیلی‌ها دیگر تعیین تکلیف کردیم و اسم آن را هم گذاشتیم تقسیم کار ملی، یاد آقای مهندس باقریان هم بخیر. این تعبیر از ایشان است که اصلاً سند ملی، ملی است به خاطر این که متکی به تقسیم کار ملی است.

عبادی: آموزش و پرورش حداقل از ابتدای انقلاب یک خلا نظری در این زمینه داشته. این خلا نظری در سال ۶۶ در قالب سند تغییر بنیادین نظام هم دیده می‌شود؛ در آن زمان هم آموزش و پرورش فاقد یک بنیان نظری بود، جریان این فقلان در قالب تبیین فلسفه آموزش و پرورش عملی شده گرچه به دلیل آن که با یک سری ملاحظات جانبی همراه شده نتوانست جایگاه خود را پیدا کند ولی به نظر می‌آید یکی از کارهای بزرگ و اساسی، همان بومی کردن که آقای عبداللهی می‌گفتند سعی شده از این منظر به مساله نگاه شود.

سری رویکردهای مترقی و مبتنی بر اندیشه وجود داشت سعی کردیم برای این رویکردها بستر اجتماعی تعریف کنیم. مثلاً ایشان می‌گفتند یادگیری یک امر کاملاً مشارکت‌جویانه است و ماندنی که یادگیرنده در این فرایند مشارکت نداشته باشد یادگیری محقق نخواهد شد. برای این نظر، بستر اجتماعی تعریف می‌شد بخشی از آن در حوزه‌های آموزشی و در برنامه‌های درسی بسترسازی می‌شد بخشی در قالب پرسش و پاسخ و یا پرسشگری که نهاد پرسش مهر بنیانگذاری شده یا سعی می‌شد در فرایندهای آموزشی تغییراتی انجام شود یا در حوزه‌های اجتماعی، بویژه دانش‌آموزی به مشارکت دانش‌آموزان تبدیل می‌شد که شوراهای دانش‌آموزی، مجلس دانش‌آموزی و سازمان دانش‌آموزی نماد این تفکر بوده‌اند. این که دانش‌آموز در فرایند اجتماعی شدن یا در فرایند یادگیری یا بسیاری از مولفه‌های دیگر، خودش بتواند نقش داشته باشد با فراهم شدن یک بستر طبیعی، ظرفیت بالقوه‌ای را ایجاد کرد که حتی امروز با همه تغییرات به وجود آمده در آموزش و پرورش، این فرایند و نهادهای برآمده از آن همچنان حضور دارند و تغییرات در آن‌ها تأثیرگذار نبوده حتی آقای احمدی نژاد خود را موظف می‌داند از سازمان ملل برای پرسش مهر امسال، طرح پرسش نماید.

آقای دکتر ستاریف به نکته ظریفی اشاره کردند که من دوست دارم بیشتر به آن بپردازم، چون در برنامه چهارم واقعاً به عنوان یک رویکرد کلان و راهبردی دیده می‌شود

و آن جایگاه و کارکرد آموزش و پرورش در جامعه و در سطح ملی است. از این منظر، آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد فرابخش دیده می‌شود و این نگاه باعث می‌شود بسیاری از مسائل آموزش و پرورش در تعامل با سایر نهادها حل و فصل شود، چرا که بسیاری از مسائل آموزش و پرورش در درون آن، قابل حل و فصل نیستند. با همین نگاه بود که در شورای عالی آموزش و پرورش مثلاً رییس شورای عالی آموزش و پرورش به جای وزیر آموزش و پرورش، عالی‌ترین مقام کشور یعنی رییس‌جمهور است و اعضای این نهاد هم مجموعه‌ای از اعضای تأثیرگذار در سطح ملی هستند از جمله سازمان مدیریت و وزارت آموزش عالی، وزارت کار و اقتصاد و دارایی... و چون در آموزش و پرورش یک نظام تصمیم‌گیری ناقص وجود داشت و آموزش و پرورش نمی‌توانست برای دیگران تصمیم بگیرد در برنامه چهارم تلاش شد این رویکرد اصلاح و نهادینه شود تا آموزش و پرورش صرفاً یک نهاد سازمانی نباشد بلکه یک نهاد اجتماعی با کارکردهای متنوع باشد و این کارکردهای متنوع بتوانند حیات و بقای آموزش و پرورش را تضمین نمایند. من فکر می‌کنم این سند و بسیاری از اقداماتی که همه ما در این سال‌ها انجام داده‌ایم به دلیل این گسیختگی و چندپارگی نظام تصمیم‌گیرنده مسائل آموزش و پرورش، منجر به تبدیل آن به یک نهاد تأثیرگذار در عرصه اجتماعی نشده است. فرایند تلویین سند باید به نحوی باشد که خود به خود بتواند این مفاهیم را ایجاد کند مفاهیمی که حتی بین ما وجود ندارد. زمانی که مرحوم علاقه‌مندان، معاون پژوهشی بود و من معاون پرورشی، بحث ساعت‌های پرورشی مدارس و دانش‌آموزان را برنامه‌ریزی می‌کردیم هر چه تلاش کردیم دیدیم به نتیجه نمی‌رسد، بالاخره هر دو نشستیم و با هم تفاهم‌نامه‌ای امضاء کردیم که همکاری کنیم چون ساختار آموزش و پرورش مثل لوگوی همشهری مقطع است و ارتباط معناداری بین آن‌ها وجود ندارد. دقیقاً همین نسبت بین آموزش و پرورش با سایر نهادها وجود دارد به علاوه یک راهبری آموزشی نیز در سطح نهاد آموزش و پرورش وجود ندارد در نتیجه تصمیماتی کاملاً از هم گسیخته و گاه موازی، هم در درون آموزش و پرورش و هم بیرون گرفته می‌شوند و این امر به طور طبیعی به آشفتگی در نظر و عمل ختم می‌شود.

حاجی: بحث به جای خوبی رسیده است. من از سند دفاع می‌کنم البته این دفاع به آن معنا نیست که نسبت به آن انتقادی ندارم، از این جهت که سند از یک پشتوانه خوب پژوهشی و مطالعاتی برخوردار است و دوستانی که برای تهیه این سند زحمت کشیده‌اند به عنوان متخصص و کارشناس و با نگاه علمی مسائل را بررسی کرده‌اند و به جمع‌بندی رسیده‌اند که به نظر من در مقایسه با آنچه قبلاً به عنوان سند تغییر بنیادین مطرح شد بسیار متفاوت و زمینی‌تر و قابل‌دسترس‌تر است. بر این موارد باید توقفات و انتظارات مراکز قدرت رسمی و غیررسمی را نیز افزود. این توقفات چیزهایی نیستند

که تعریف معینی از آن‌ها شده باشد هر کس بر حسب تشخیص و حوزه قدرت و میزان نفوذش توقفاتی از آموزش و پرورش دارد و سعی می‌کند اعمال قدرت و تأثیرگذاری کند. ممکن است دولت‌ها بخواهند آموزش و پرورش، توجیه‌کننده کارهایشان باشد یا کسب دیگری گاهی هم دلسوزانه ولی بدون شناخت کافی و توجه به واقعیت‌ها در آموزش و پرورش دخالت می‌کنند. امیدوارم در نهایی شدن این سند منطقی علمی، مقهور قدرت نشده باشد یا لاقلاً "دستورات" محدود و کم‌اثر باشند. به هر حال الان معیاری وجود دارد که می‌توان عملکرد آینده آموزش و پرورش را با آن سنجید و تطبیق داد. طبیعتاً باید سندهای دیگری هم تدوین شوند اما به نظر من الان باید قوانین، مقررات آیین‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و روش‌هایی که در آموزش و پرورش جاری و جاری است با این سند مطابقت داده شوند چون بالاخره قانون هم به حکم توان قانونی خودش اعمال قدرت می‌کند. نکته دیگر، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی است منظورم از قانون، چیزی است که مجلس تصویب می‌کند چون شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوباتی دارد که زورشان کمتر از قانون نیست. نمی‌دانم در تدوین این سند شورای انقلاب فرهنگی قانع شده است یا نه. این که اشاره کردند توقع و انتظاراتی که سند از بقیه دستگاه‌ها دارد مشخص شده خبر خوبی است ولی تمکین دستگاه‌ها نسبت به آن تا کجاست؟ این نکته که سند ملی باید به معنی سند ملی توسعه کشور، نه سند ملی فقط توسعه آموزش و پرورش باشد آیا جایی در دستور کار هست؟ اگر نیست حداقل دیگران پذیرفته‌اند با آن همراهی و پشتیبانی کنند یا نه؟ لازم است از آقای دکتر مهرمحمدی تشکر کنیم و واقعا با سختی کار را پیش بردند و دوستان و همکارانشان کار بسیار خوب و ارزنده‌ای انجام دادند اگر ارادمانی بر اجرای آن باشد گرچه در شورای عالی آموزش و پرورش و در شورای عالی انقلاب فرهنگی هم تغییراتی بکند یا بعد از آن برود مجمع تشخیص مصلحت و آن‌جا هم تغییراتی بکند ولی حداقل ملاک و معیاری است که هم می‌توان عملکرد دستگاه‌ها را نسبت به آموزش و پرورش با آن سنجید و هم عملکرد خود دستگاه را؛ اگر هم وزیری دلسوز آموزش و پرورش باشد و بخواهد این سند را محقق بکند حداقل چیزی برای استناد کردن دارد.

فخرالدین دانش: من می‌خواهم مسأله را از موضع مدرسه‌داری مطرح کنم. نسبت به سند آیین‌نامه و هماهنگی دستگاه‌ها و همه این موارد یک سوال مطرح می‌کنم: فرض کنید کشور ایده‌آلی دست ما باشد که در آن همه با هم هماهنگ بودند اتفاقاً معتقد آموزش و پرورش اصلاح نمی‌شد چرا؟ نمی‌گویم آن پارامترها اساسی نیستند اما از چیزی که غافلیم این است که هر گاه بخواهیم در نظام آموزش و پرورش اصلاحی بکنیم از بالا به پایین برنامه‌ریزی می‌کنیم. چیزی که هیچ کجا اتفاق نیفتاده؛ اگر به قول آقای دکتر نجفی، آموزش و پرورش یک نهاد عمومی و اجتماعی است باید استراتژی عمل کردن آن و راهبردها و تاکتیک‌های

آن هم مردمی باشد. تا زمانی که ما این تفکر را داشته باشیم که کسانی در صدر بنشینند و این نهاد مدنی را راهبری کنند کارمان اشتباه است. اشکال کار این است که همیشه در یک سند مطالب خیلی خوبی نوشته می‌شود اما اتفاقی که در یک مدرسه می‌افتد یا آنچه در سند است بسیار متفاوت است. مسأله آموزش و پرورش در مدرسه با آیین‌نامه حل نمی‌شود. اداره مدرسه اصلاً بخش‌نامه‌ای و دستورالعملی نیست. اشتباه ما این است. از اول انقلاب و حتی پیش از انقلاب، اکثر بخش‌نامه‌های آموزش و پرورش مسأله‌ای از مسائل مدرسه را حل نکرده‌اند. تمام وقت مسئولان سر بخش‌نامه‌ها گرفته شده در حالی که هیچ کدام اثربخش نبوده و بیشتر جنبه دخالت در حوزه اختیارات مدرسه را داشته است. تصور مسئولان از مدرسه مانند یک واحد اناری است و مشکل هم همین است. اگر از مسئولان و مدیران مدرسه بپرسید ماموریت مدرسه چیست می‌گویند مدرسه خوب آن است که کلاسش به راه باشد، معلمش خوب باشد محیطش تا حدودی سالم باشد و در نهایت بچه‌ها در دروس فیزیک‌شان، شیمی‌شان، ریاضی‌شان، ادبیات‌شان و دینی‌شان موفق باشند. چند هفته پیش یکی از دوستان ما به کارگاه آموزش موسسه‌ای سوئیس که روندهای آموزش را استانداردهای می‌کند رفته بود. از مسئول آن‌جا پرسیده بود که اگر دانش‌آموزی ریاضی‌اش خوب نباشد چه کار می‌کنید؟ گفته بود این وظیفه مدرسه نیست برود معلم خصوصی بگیرد. چرا؟ برای این که اصلاً تعریف ماموریت مدرسه در دنیا عوض شده است. همان چیزی که یونسکو شعار می‌دهد: مدرسه، مدرسه زندگی است. ما باید انسانی تربیت کنیم که بتواند در جامعه خوب زندگی کند. این ماموریت مدرسه است. برنامه‌های ما چقدر با این هدف تطبیق دارند؟

بر اساس ادبیاتی که وجود دارد ما سه نوع آموزش تعریف می‌کنیم. یکی از آن‌ها **formal education** است. مثل همین مدلی که ما از آموزش فرانسه اقتباس کرده‌ایم. مدل دیگر **unformal education** است که آموزش‌های ضمن خدمت را شامل می‌شود. فلسفه آموزش‌های ضمن خدمت چیست؟ کسی که می‌خواهد مهارتی پیدا کند و خودش احساس نیاز کرده است متناسب با آن احساس نیاز، آموزش می‌بیند. متأسفانه داخل سیستم ما این مدل هم تحکمی و از بالا به پایین بوده و اثربخشی نداشته است. یک مدل دیگر آموزش **informal education** است. یعنی مراحل یادگیری در مسیر زندگی شکل بگیرند. الان دنیا به این سمت می‌رود. آموزش و پرورش، دولت و حکومت موظف‌اند بسترهایی را فراهم کنند که یادگیری دانش‌آموز در آن بستر محقق شود، نه این که دانش از بالا منتقل شود. امروزه در مدارس ما فقط انتقال اطلاعات صورت می‌گیرد. در حالی که با امکانات آموزش مجازی این انتقال اطلاعات حتی ممکن است بهتر از مدرسه انجام شود. بنابراین این نحوه آموزش

رسمی تقریباً مطرود شده است. در واقع مدارس ما به موسسات آموزشی و آموزشگاهی تبدیل شده‌اند و جالب است که آموزشگاه‌ها نیز در یاد دادن یا بهتر بگوییم در انتقال اطلاعات نسبت به مدارس عملکرد بهتری دارند. اگر بنا باشد فیزیک و شیمی یاد بگیرند آن‌جا بهتر یاد می‌گیرند. حق‌التدریس معلمی در آموزش و پرورش با حق‌التدریس آموزشگاهی بسیار تفاوت دارد. آیا ماموریت مدرسه این است که ریاضی و فیزیک و شیمی یاد بدهد؟ من نمی‌خواهم این را نفی کنم، اما اشکال این‌جاست که صرف آموزش دروس، آن هم به این نحو، هدف اصلی مدارس ماست. چنین نگاهی باعث می‌شود تربیت انسان خوب فراموش شود. محورهای شناخت خویش و دیگران، کشف و فهم دیگران، احترام قائل شدن برای دیگران، داشتن ظرفیت تحمل، تفاوت‌ها و حل تعارض‌ها از طریق گفت‌وگو، یادگیری چگونگی ابراز خویش و برقراری ارتباط موثر با دیگران، یادگیری زیستن در موقعیت‌های فرهنگی متفاوت، یادگیری رابطه میان انسان، طبیعت و محیط زیست، از جمله موضوعاتی هستند که باید در راستای ماموریت واقعی مدرسه در برنامه‌ریزی‌ها لحاظ شوند. ما اصلاً از این مسائل غافلیم. میزان تحقق این موارد بازمی‌گردد به نگاه معلم و بستری که مدرسه برای فرایند یادگیری فراهم می‌کند. آزاداندیشی یا چنین نگاهی به مدرسه شکل می‌گیرد. اگر از بالا به آن‌ها دیکته کننده خلایقیت به وجود نمی‌آید. وقتی به دانش آموز این ذهنیت القا می‌شود که در کلاس درس، باید هر آنچه را معلم می‌گوید، یاد بگیرد یا بهتر بگوییم باید حفظ کند و درباره آن چون و چرا نکند، روحیه پرسشگری در دانش آموز شکل نمی‌گیرد. ما باید این فرهنگ را تغییر دهیم. در بحث توسعه هم در برنامه آموزش و پرورش باید طوری عمل شود که محصول آن تربیت انسان کارآفرین باشد. یکی از خصوصیات انسان کارآفرین می‌تواند تخصص علمی باشد، اما در فرایند تربیت در مدرسه، خصوصیتی که ذکر کردم، باید محور برنامه‌ها قرار گیرند. چرا امروزه فارغ‌التحصیل دبیرستان نمی‌تواند کار کند؟ چرا ورود به دانشگاه تنها راه اوست؟ چون مهارت لازم برای اشتغال را ندارد. البته وضعیت برای فارغ‌التحصیل دانشگاهی هم همین‌طور است. نظام آموزش عالی هم ادامه همین روند است. اخیراً بعضی اولیا فرزندانشان را در مدارس رسمی آموزش و پرورش ثبت‌نام نمی‌کنند، مدارس هستند که خارج از نظام آموزش و پرورش کار می‌کنند. برای این که احساس می‌کنند این سیستم به جای این که بستری برای بروز خلایقیت و نوآوری، آزاداندیشی و تفکر خلاق در دانش آموز به وجود آورد، متأسفانه با داشتن برنامه‌ریزی متمرکز، دستورالعمل‌های کلیشه‌ای و شیوه‌های سنتی آموزش، محیطی عاری از نشاط و شادابی، پویایی، تفکر خلاق، تعقل و نیز محیطی دارای استرس و فشار برای او به وجود آورده است. این‌ها مسائلی هستند که معتقدم باید مسئولان بیشتر به آن‌ها بپردازند. مسئولان باید اجازه دهند اولیای دانش آموزان و مربیان، متناسب با

نیاز روز، مدرسه را اداره کنند. دوران برنامه‌ریزی‌های متمرکز و دستورالعمل‌های یکسان برای کل کشور و حتی منطقه سپری شده است. باید اجازه دهیم برنامه مدارس در چارچوب سیاست‌های کلی نظام و با مشارکت دانش‌معلمان و اولیای دانش‌آموزان و مسئولان محلی، تدوین شود.

مهر محمدی: نمی‌توان هر تصمیم کلانی را به اعتبار کلان بودنش، دارای روح کنترلی دانست. اتفاقاً ممکن است تصمیمات راهبردی از جنسی به سیاست‌گذاران القا شود و برایشان اتشا شود که منجر به برطرف شدن نظام کنترلی از بالا به پایین شود. مثلاً اگر بسیاری از مضامینی که آقای دکتر دانش به عنوان استراتژی در مدارس خودشان عنوان کردند در سطح ملی تصویب شوند و سند ملی دربرگیرنده آن‌ها باشد، باز همان قضاوت را خواهند داشت؛ ما با اندیشه کار داریم. این اندیشه‌ها اگر درست هستند، تعمیم یافتن آن‌ها و نهادینه شدنشان هم درست است اگر درست نیست، اجرا شدنشان در یک مدرسه هم درست نیست. نظام آموزشی از داشتن سیاست و سیاست‌گذاری ناگزیر است. **ماشینی:** بحث مشارکت است؛ یعنی مشارکت مردم در تدوین سندها و نه صرفاً مشارکت نخبگان و از بالا. **مهر محمدی:** الگوی مدیریت کلان مدرسه که در سند ملی تولید شده، یک الگوی رقابتی است. یعنی آموزش و پرورش به هیچ وجه نباید در عرصه اجرا و ارائه خدمات آموزشی وارد شود. آموزش و پرورش نباید مدرسه‌داری کند آموزش و پرورش اصلاً نباید معلم استخدام کند. معلم و مدرسه در یک فضای رقابتی و عرضه و تقاضای باید بتوانند مشتریان‌شان را که والدین هستند، جلب کنند. ما داریم سعی می‌کنیم آزادسازی را در قالب یک سند بالادستی در آموزش و پرورش قانونی کنیم. **ماشینی:** ولی ما نمی‌توانیم اندک تجربیات موقفمان را تعمیم دهیم. امروز دنیا به این سمت می‌رود که برنامه با مشارکت خود مردم نوشته شود. الآن در خیلی جاهای دنیا پارامتر آموزش افکاره روی دوش سازمان‌های غیردولتی. آن‌ها چگونه عمل می‌کنند؟ با روش‌هایی مثل روش پی. آر. ای، از طریق مشارکت خود مردم، نیازها مشخص و به بالا منتقل می‌شوند. اما این‌جا معمولاً نخبگان ما برنامه‌ریزی می‌کنند و برنامه می‌نویسند و این برنامه می‌رسد به دست مردم.

ستاریفرو: سند ملی آموزش و پرورش آن نیست که تعدادی نخبه آن را بنویسند، حتی سازمان برنامه کشور آن را بنویسد، این که سند نیست، یک پیشنهاد است. وقتی می‌گوییم سند ملی، یعنی جامعه و نظام و حاکمیت مطالب آن را پذیرفته باشند و به آن عمل کنند. زحماتی که برای تدوین سند نظام آموزش و پرورش کشیده شده، طراحی و پیشنهاد موزاییکی از توسعه است که باید در کنار سایر موزاییک‌های کل اسناد ملی کشور جواب دهد. کودک که وارد مدرسه می‌شود، وارد محیطی می‌شود که با خانه‌اش بسیار متفاوت است. ارزش‌ها، پندارها، کردارها و عادات در منزل یک‌طور و در محیط کتاب و تربیت کلاس‌طور دیگری است،

گاه هم با هم متضاد هستند. در خانه در عمل به او دروغ و چندرنگی یاد می‌دهیم و در آموزش و پرورش می‌خواهیم او فکور، شجاع، آزادخواه و مہین پرست بار بیاید. اگر فکر و اندیشه با فطرت فرد، آگاهی فرد و درون او سازگار شود و با شرایط محیطی مطابقت یابد و امکان‌سنجی عملی پیدا کند می‌توان به آن گفت سند ملی توسعه آموزش و پرورش. مرحوم دکتر شریعتی می‌گوید حرف حق در جغرافیای باطل، قاتل خویش است. اکنون سند پیشنهادی توسعه آموزش و پرورش در جغرافیای فعلی کشور، غیر قابل اجراست. چرا؟ چون در کشوری که قانون‌گریز است دانشگاه‌ها و مدرسه‌اش بیش از گذشته کنترلی و امنیتی شده، این بحث‌ها با آرمان‌ها و ارزش‌های پیشنهادی، همخوانی ندارد. سیدجمال می‌گوید در اروپا گشتم، اسلام ندیدم، مسلمانی دیدم، اما در مصر، ترکیه و ایران اسلام را دیدم، مسلمانی ندیدم. این بحث‌ها شرایط محیطی خاص خود را می‌خواهد. شرایطی همچون برخورداری از آرامش، آزادی، عدالت، امنیت فردی و اجتماعی، مقبولیت و مشروعیت حاکمیت‌ها، تفاهم همه‌جانبه بین ملت و دولت قانون‌پذیری، برنامه‌ریزی و... که متأسفانه ما هر روز در این حوزه‌ها، به جای این که مدارج بالاتری کسب کنیم، عدم پایداری و تزلزل خود را نشان می‌دهیم. سند چشم‌انداز که نزد مقام رهبری رفت و بند بند آن امضا گشت، بر عکس دارد اجرا می‌شود. ای کاش این حرف‌های گفتار نیک و پندار نیک مطرح نمی‌شد، چون کردارهای نادرست ما این پندارها و گفتارها و اسناد قانونی را در مدیریت، مضحکه کرده است.

حیدر زنده: من می‌خواهم کمی از فضای مدرسه بگویم. در فضای کنونی مدارس، دانش‌آموزان نسبت به مسئولان خوش‌بین نیستند. اگر در یک فضای غیررسمی با دانش‌آموزان صحبت کنیم، خواهید دید که حرف‌هایشان با آن چیزی که در فضای رسمی می‌گویند متفاوت است. همین‌نگاه را معلم‌ها نیز نسبت به مسئولان اداری دارند و به همین ترتیب بدبینی‌ها به صورت سلسله‌مراتبی به مسئولان بالادستی وجود دارد. علت این است که همه طرح‌ها و برنامه‌ها از بالا به پایین است و معلمان هیچ نقشی در تدوین آن‌ها ندارند و فقط باید مجری آن‌ها باشند. سندی که آقای مهر محمدی می‌گویند خوب است. ولی با این فضای دستوری از بالا به پایین و غیردموکراتیکی که وجود دارد، اصلاً فکر نمی‌کنم بتوان آن را اجرایی کرد. در سند آمده که می‌خواهیم دانش آموز شجاع تربیت کنیم. آیا در فضای فعلی یک دانش‌آموز می‌تواند شجاعانه حرف‌های خود را بزند؟ آیا اگر نیازهای خود را مطرح کند، توجهی به آن‌ها می‌کنیم؟

در کجای مدرسه فضایی را آماده کرده‌ایم که دانش‌آموز حرف‌هایش را بزند؟ ما و برنامه‌هایمان را نقد کند؟ اگر می‌خواهیم فضای مدرسه برای دانش‌آموزان دلنشین و دوست‌داشتنی شود و بازدهی مدارس بالا رود و مطالبی که دانش‌آموزان در مدرسه یاد می‌گیرند

در جامعه به دردشان بخورد، باید طرح‌ها و برنامه‌ها با نظر صاحبان اندیشه و آحاد مملعتان و با توجه به نیاز دانش‌آموزان تدوین شود. باید از تدوین برنامه‌ها و طرح‌های آمرانه از بالا به پایین پرهیز کرد. مدارس خودمان را با مدارس کشورهای توسعه یافته مقایسه کنید. خواهید دید تمام چیزهایی که مدارس پیشرفته دارند ما هم داریم: شورای معلمان، شورای مدرسه انجمن اولیا و مربیان، مشاور و... پس چرا مدارس ما بازدهی لازم را ندارند؟ چرا آن‌ها موفق‌اند ولی ما همچنان در جا می‌زنیم؟ متأسفانه ویژگی ما این است که بهترین طرح‌ها و برنامه‌ها را می‌گیریم و از محتوا خالی و بی‌اثر می‌کنیم. نقدی که به سخنان آقای دکتر مهرمحمدی دارم، این است که سند چون از دل مدارس بیرون نیامده دیر یا زود همانند سایر طرح‌ها و برنامه‌ها از محتوا تهی و بی‌خاصیت خواهد شد.

مهرمحمدی: جناب زنده‌یاب برای این که فضای جامعه از وضع موجود به فضای دموکراتیک تحول پیدا کند آیا آموزش و پرورش می‌تواند و باید نقشی ایفا کند یا نه؟ یا باید منتظر باشیم که اول فضای جامعه دموکراتیک شود؟ یعنی در یک فضای غیردموکراتیک نباید مروج آموزش و پرورش دموکراتیک باشیم؟ یا باید باشیم؟ چون فکر می‌کنیم در آینده همین مدرسه می‌تواند فضای جامعه را هم دموکراتیک کند؟ عنایت داشته باشید که رابطه آموزش و پرورش با جامعه یکسویه نیست. اتفاقاً آموزش و پرورش موفق، آموزش و پرورش است که شرایط را تحت تأثیر قرار دهد نه این که آن را استمرار بخشد. من فکر می‌کنم آموزش و پرورش باید به گونه‌ای سلمان پینا کند که خروجی‌اش حاکمیت روح و منش مردم‌سالاری بر بچه‌ها باشد. اگر فضای جامعه مردم‌سالارانه نیست بچه‌ها باید بتوانند به شیوه‌های مدنی در جهت تغییر و اصلاح حرکت کنند و اگر هم هسته باید بتوانند آن شرایط را استمرار ببخشند. در این جهت اگر سوال شود مهم‌ترین ویژگی تربیتی مدرسه دموکراتیک چیست؟ عرض می‌کنم امکان تجربه مشارکت و نقد را به دانش‌آموزان دادن. ویژگی مهمی که بچه‌ها باید داشته باشند تفکر انتقادی است. تفکر انتقادی بن‌مایه مردم‌سالاری است. برای همین به نظر من آموزش و پرورش باید پرورش تفکر انتقادی تأکید کند چون در سایه تفکر انتقادی می‌توان شرایط غیرمطلوب را مطلوب کرد و آن را استمرار بخشید.

زنده‌یاب: عرض من این نبود که این‌ها خوب نیست یا نمی‌تواند به آموزش و پرورش کمک کند. همان‌طور که مستحضریه در شصت سال گذشته تقریباً هر دوازده سال یکبار نظام آموزش ما عوض شده است. الآن هم می‌خواهند نظام جدید را تغییر دهند؛ فعلاً اسمال اسم پیش‌دانشگاهی حذف شده و به جای آن چهارم دبیرستان را قرار داده‌اند. در حالی که در آموزش و پرورش ژاپن، بیش از سی سال است که یک نظام را اجرا می‌کنند و از آن نتیجه هم می‌گیرند. چون فضای آموزش و پرورش ما غیردموکراتیک و آمرانه و از بالا

به پایین است و معلمان هیچ نقشی در تدوین آن ندارند سرانجام تمام طرح‌ها و برنامه‌ها محکوم به شکست است. متأسفانه در سی سال گذشته هر وزیری که آمده طرحی داده و رفته و وزیر بعدی طرح قبلی را لغو کرده و طرح جدیدی ارائه داده و معلمان هم فقط نظاره‌گر و غیرفعال بوده‌اند. در نتیجه هیچ طرحی خوب اجرا نشده به نظر من سرنوشت این سند هم همانند سایر طرح‌ها در سی سال گذشته خواهد بود.

مشکل دیگر آموزش و پرورش ما سیاست‌زدگی است. در مدارس به جای این که فضای نقد و گفت‌وگو و مشارکت دانش‌آموزان را فراهم کنیم و دانش‌آموزان را برای شرکت فعال در جامعه آماده سازیم؛ یک سری تفکرات خاص سیاسی را به آن‌ها القا می‌کنیم که نتیجه خاصی هم نمی‌دهد.

مهرمحمدی: من فکر می‌کنم داشتن برنامه راهبردی، یکی از خواصش این است که از این سیاست‌زدگی جلوگیری می‌کند. یعنی وزیر را متعهد می‌کند نسبت به این چارچوب‌ها پایبند باشند برنامه راهبردی از ایجاد شوک‌های مقطعی به سیستم جلوگیری می‌کند و در نتیجه بهره‌وری سیستم را افزایش می‌دهد.

خانیگی: به نظرم بحث پایانی، شروع خوبی بود. دو نکته خیلی مهم در بحث‌ها وجود داشته: یکی این که به آموزش و پرورش باید از حوزه غیردولتی نگریم یعنی از حوزه مدنی. دوم این که فرایند اجتماعی شدن آموزش و پرورش هم باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد. باید بررسی کنیم که آیا با پدیده‌های به اسم مدرسه ثابت مواجه هستیم یا با پدیده‌های به اسم مدرسه متغیر؟

به نظر من، در ایران، چه در نگاه مسئولان و چه در نگاه مدیران و حتی در دیدگاه اولیای دانش‌آموزان، با پدیده‌های به نام مدرسه ثابت مواجه هستیم. اما سویه دیگر واقعیت جهان متغیر ماست. یعنی تمام عوامل موجود از فناوری‌ها تا روندهای مختلف جهانی و اجتماعی، همه متحول به این است که پذیریم مدرسه به شدت در حال تغییر است. من فقط به پنج نکته اشاره می‌کنم که ببینم چرا باید مدرسه را در حال تغییر ببینیم. یعنی بدانیم چالش‌های مدرسه در جامعه و جهان کنونی ما جدی است. یکی این که مدرسه دیگر مکان انحصاری نشر دانش و تعلیم نیست. من این جمله مارک تواین را خیلی در خور توجه می‌دانم که می‌گوید: «سعی می‌کنم دیگر مدرسه مانع تحصیلاتم نشود؛ در واقع مدرسه امروز، می‌تواند مدرسه‌ای باشد که مانع تحصیلات هم بشود. بحث فناوری‌های جدید ارتباطی و اطلاعات و ضرورت بازنگری در رویکردهای آموزشی در همین جا مطرح می‌شود. نکته دوم این است که نقش مدرسه در ارتباط با خانواده و محیط کار در معرض تغییر قرار گرفته است. نکته سوم این که مفهوم مهارت‌های اجتماعی و توانمندسازی دانش‌آموزان در به دست آوردن اطلاعات محدود به انتقال دانش نمی‌شود و استفاده عملی آن‌ها در جامعه با پدیده‌های جدیدی مواجه است که پدیده جهانی شدن آموزش و پرورش، از

زمینه‌های آن است. نکته چهارم این که اساساً آموزش زندگی در جامعه چندفرهنگی، یعنی در وضعیتی که با تغییر مراجع تأثیرگذار مواجه است آثاری دارد که پذیرش متفاوت بودن از نتایج آن است. نکته پنجم هم تغییر شیوه‌های فراگیری دانش برای جوانان است یعنی خود پدیده جوانان که در جامعه‌شناسی جوانان هم مطرح است در آموزش اهمیت ویژه‌ای یافته است.

در واقع ما امروز با جوانانی غیریکدسته شالوده‌شکن و ضد انقیاد مواجهیم. آموزش آن‌ها با گذشته متفاوت است. بحث آقای دکتر مهرمحمدی خیلی خوب بود ولی این را باید به عنوان صورت مساله ببینیم و این که به هر حال ما کلیشه‌هایی داریم که همه در جهان واقعی به هم ریخته‌اند. من از حوزه تخصصی خودم، یعنی ارتباطات می‌گویم. از اولین کارهای هنری آقای مهران مدیری که حتماً دوستان به خاطر دارند «نوروز ۷۲» بود. ایشان در این برنامه به کارهای مستندی ارجاع داده بود که کلیشه‌ها را به خوبی نشان می‌داد. در این مجموعه کارگردان سراغ مسافران فرودگاه رفته بود و از آن‌ها سوالات نامفهوم و بی‌معنا می‌پرسید، یعنی حتی جملات سوال، گزاره‌های درستی نبود اما جواب‌هایی که دریافت می‌کرد کلیشه‌هایی یکدست بود؛ آن‌ها می‌گفتند «ما تازه آمده‌ایم نمی‌دانیم چه چیزی گذشته است». چرا چنین بود؟ برای این که آنچه در ذهن پرسش‌شوندگان می‌گذشته این بود که می‌پرسند ایران نسبت به گذشته چه تغییری کرده است؟ در حالی که سوال اصلاً این نبود، ولی پاسخ‌ها یکسان بودند. بر این اساس طرح تحول برنامه‌های راهبردی یا هر چیز دیگری را باید بر پایه میزان پذیرش تغییر کلیشه‌ها دانست. با این کلیشه‌ها باید بگوییم حتی اگر بخواهیم سراغ گفت‌وگو در آموزش و پرورش برویم، با گفت‌وگویی روبه‌رو خواهیم بود که باز یک عدم گفت‌وگوست. برای همین می‌گویم هنوز آن صورت مساله مدرسه در جامعه ما باقی است. ما در علوم اجتماعی می‌گویم تعریف درست مساله نیمی از راه‌حل است. پس بیشتر باید به تعریف درست مساله توجه کنیم. یعنی چه دولت به عنوان دولت پدیده‌ها حتی با نیت خیر، اگر بخواهد با زور و سازوکارهای بیرونی، آموزش و پرورش را درست کند چه جامعه مدنی که جایگاه اصلی تحول در آموزش و پرورش است به درستی ابعاد مساله را نمانند که چه تغییری در مفاهیم، مقوله‌ها و متغیرهای آموزش و پرورش رخ داده است حکایت همچنان باقی خواهد بود. باید ببینیم که به یک دنیای معرفتی جدید وارد شده‌ایم اما نگاهمان همان نگاه‌های کهنه است و فکر می‌کنیم چون یک سابقه دیرین و درخشان در اسلام و ایران داریم و چون فلسفه تعلیم و تربیت در اسلام مهم است مسائل پیش‌روی ما هم آسان و امتداد همان پیشینه و فهم قدیم است. این صورت از فهم گفتمانی کفایت نمی‌کند بلکه باید پارادایم شیف‌ها یا به اصطلاح چرخش‌های گفتمانی را در مورد ساخت و بافت و نقش و کارکرد مدرسه لحاظ کنیم.